

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الحرمین خیر بلاده واسکن فیهما فی کل قرن
صفوة عباده وصلی الله علی سیدنا محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله
عفی عنه این کلمهٔ چند است مسمی بانسان العین فی مشایخ الحرمین در ذکر بعض مشایخ صوفیه و علماء محدثین
از اهل حرمین شریفین که سلسلهٔ خرقهٔ صوفیه و اسناد حدیث این فقیر را بواسطهٔ ایشان رسیده است
جزاهم الله تعالی عنی خیر الجزاء شیخ احمد قشاشی وی پسر علی بن عبد القدوس بن محمد عباسی
شناوی است آبا و کرامش از کبار اولیا بودند شیخ عبد الوهاب شعراوی پارهٔ از احوال ایشان
نوشته جامع بود در علم شریعت و حقیقت علم حدیث از شمس رملی و از والد خود و از سید غضنفر
و از شیخ محمد بن ابی الحسن بکری روایت کرده و از والد خود خرقه پوشید بعد آن صحبت سید صبغة الله
را لازم گرفت و از دست وی خرقه پوشید و از صحبت وی بدرجات عالیه رسید و خلیفهٔ وی شد در تنبیه
سالکین از وی می آید که گفت لو کان الشعراوی حیا ما وسعه الا اتباعی و وی گفته عهدنا بحفظ ان
لم یحفظ کاتب حروف گوید قبول بیعت را در عرف متاخرین اهل حرمین اخذ عهد گویند یعنی هر که مشایخ صوفیه
بیعت او قبول کردند برکهٔ مشایخ آن طریقه چه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود وی گفت لا یدخل النار
من رانی ورای من رانی الی یوم القیمة گویند روزی در حجرهٔ خود خفته بود که وزغی را دید که بر دیوار حجره میرود بحکم
شرع خواست که او را بکشد شهود وحدت این اعتبار را مضمحل ساخت باز خواست که او را بکشد باز شهود وحدت

عربی او ہست بخط شیخ قشاشی یافتہ شدہ الذی یحقق وجدانہ ان الحیثیۃ الخاصۃ مرتبۃ
الٰھیۃ بنزل بہا کل واحد لہا حسب وقتہ وزمانہ غیر منقطعۃ ابد الآباد الی ان لا یبقی
علی وجہ الارض من یقول اللہ لعدم خلو المراتب الالٰھیۃ عن القائمین بہا حتی یصیر القائم
بہا بصفۃ الحافظ لمرتبۃ العدد فیہا قبلہ وبعدہ بانفاسہ بتم المصالح ویقضی الحاجات لو انہم
الف الف فی عدید ہم عاد والی واحد فرد بلا عدد وقد تحققنا بذلک حقا ونزلنا منازلہ
صدقا فمن تبعنی فانہ منی ومن عصانی فانک غفور رحیم وممن رائیتہ من مشائخی من اھل الحیثیۃ
المذکورۃ سندا متصلا منا الیہم من غیر انقطاع باذن اللہ تعالیٰ ختمت بنفس سادسہم کلہم لا رجما بالغیب
انتہی ونیز گویند کہ در حاجتے از حاجات خود کاغذ پارہ نوشت کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
علیک انت اقرب الی منی ام ھذا فیمن قربک منی وان بعدت الا ما شفعت فی وفی
قضا حاجتی کلہا الدنیویۃ والاخرویۃ لی ومن احب آمین بعد از ان شش ماہ
سید محمد بن علوی بوے نوشت رائت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لی سلم لی علی
احمد القشاشی وبشرہ بالشفاعۃ وفردا آن روز آمدہ گفت رائت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثانیا سمعتہ
یقول سلم لی علی احمد القشاشی وقل لہ انہ جلیسی فی الفردوس گویند چون ذکر مقامات درمیان
آمدی شیخ احمد گفتی نحن لا مقام لنا لانا من اھل یثرب قال اللہ تعالیٰ یا اھل یثرب لا مقام
لکم گویا اشارت میکرد بمقام بے نشانے وآنکہ وے بر قدم حضرت خاتمیت ہست صلی اللہ علیہ
وسلم از عجائب روزگار قشاشی یکی آنست کہ قرآن تمام در منام بر حضرت پیغامبر صلی اللہ
علیہ وسلم خواندہ بود وہم چنین مقدمہ عشماویہ در فقہ مالکیہ از شیخ ابراہیم منقول ست کہ
روزے قشاشے در مجلس خود این حدیث ذکر کرد کہ ما علی احد کم ان یکون فی بیتہ محمد ومحمدان وثلثۃ
ہمدران ساعت بخاطر من افتاد کہ مرا سہ پسر خدائے تعالیٰ خواہد داد واسم ہر یکی محمد باشد
بعد از ان در تامل افتادم کہ یکی را از دیگرے بچہ چیز توان شناخت برین شیخ قشاشی برین
خاطر مشرف شد وگفت یکنی احدہم ابو سعید والثانی ابو الحسن والثالث ابو طاہر بعد مدتے
ہمین صورت متحقق شد ہم از شیخ ابراہیم منقول ست کہ قشاشی روزے بر خاطر من گذرد گفت بدل
من منظور کرد کہ کاش این معاملہ پیش وقت بودی شیخ بدین التفات نکرد وفرمود ولو شاء اللہ
ما تلوتہ علیکم ولا ادراکم بہ ومثل این اشرافات وتصرفات از قشاشے بسیار
روایت کردہ اند بالجملہ سیرت قشاشی آن بود کہ نہ بر نمط فقہا زمانہ بودے ونہ بر وضع

آن داعیه را مضمحل ساخت بالجمله میان این دو متردد شد و باخر امتثال شرع را مصمم شد و گفت
الحمد لله الذی جمع لنا بین الامرین شیخ احمد قشاشی عقب این حکایت گفت اگر آن جا من می
بودم هیچ توقف نمیکردم و سر آن فرغ را بسنگ میکوفتم کاتب حروف گوید مراد قشاشی آن
است که وحدت در حقیقت بوجهی واقع است که با کثرت و احکام آن هیچ تنافی ندارد کو آب و
نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکی فواره فیض خاص شد و مظهر استعداد وی خاص آمد آب
از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی میگردد و حکم شرع در ضبط احکام این کثرت است
و شهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را مزاحمت نه کند و نه کثرت وحدت را ؎
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسیی با عیسوی در جنگ شد ؛ توفی سنة
ثمان وعشرین بعد الالف ودفن البقیع **شیخ احمد قشاشی** وی پسر محمد بن
یونس القشاشی الملقب بعبد النبی ابن الشیخ احمد الدجانی است دجانه بتخفیف جیم قریه
است از قری بیت المقدس شیخ احمد دجانی از آنجاست بسیار بزرگ بود شیخ عبد الوهاب
در طبقات ترجمه وی نوشته و شیخ یونس را عبد النبی از آن گویند که مردمان را امر
کرده تا در مسجد نشینند و بر نبی صلی الله علیه وسلم صلوة فرستند قشاشی از آن گویند
که برای ستر و اخفا در مدینه قشاشی فروشی کردی و قشاشه سقط متاع را گویند
چون دواتها و پاپوش کهنه و مانند آن و محمد مذکور نیز عالم بود و صالح و شیخ احمد
قشاشی امام بود در علم حقیقت و شریعت چون در حقایق سخن گفتی بآیات و احادیث
آن را مبرهن ساختی صحبت بسیار مشایخ دریافت و خرقه از والد خود پوشید و فتح
کار وی بر دست شیخ احمد شناوی شد و خود را بوی منسوب کردی گویند شیخ
احمد قشاشی بسیاحت رفته بود تا مشایخ صوفیه را دریابد چون بازگشت و بجده
رسید در خواب او را نمودند که شیخ احمد شناوی ایستاده است و منی از ذکر وی
سیلان می کند و پایها و جامهای او متلطخ شده اند چون بیدار شد دانست که
شیخ بمرتبه تکمیل رسیده لیکن کسی فرزند معنوی وی پیدا نشده بسوی وی مبادرت
کرد شناوی چون او را دید گفت مرحبا مرحبا بمن جاء یقتبس منا علوما و
نیز گویند که وی شبی خواب دید که شیخ محی الدین بن عربی او را خرقه پوشانیده و خواهر خود
در عقد آورده دانست که وی را معرفت وحدت وجود درست شده است و خواهر شیخ این

برای وے از شیخ قشاشی اذن خواستند تا حج رود شیخ قشاشی اذن داد چون عبد الرحمن برادر
شیخ ابراہیم خواست که کتابها را از جائے نشستن شیخ ابراہیم بردارد زیر آن کتابهائے کاغذ
پاره یافت بخط شیخ قشاشی یا ابراہیم قد اعترفنا بضعفک فان لم ترجع اعترفنا کذلک
آنگاه دانستند که سبب بکا چیست چون شیخ ابراہیم بمکه رسید و بر سید عبد الرحمن محجوب اجل
شد سید برسم گلاب آب را بر شیخ ابراہیم پاشیدن شروع کرد زیرا که محرم بود و ممنوع از
استعمال طیب مقارن آب انداختن قبض شیخ ابراہیم مرتفع می شد تا آن که بحال اصلی خود
باز آمد این گویا صلح بود که سید درمیان قشاشی و شیخ ابراہیم آورد و ہمچنانکه سید بکمالات
باطنه متصف بود بکمالات ظاہره نیز بوجه کمال داشت در کرم و جود بے نظیر بود بر مائده
وے صبح و شام جماعه کثیر حاضر می شدند و وے با ہمه به بشاشت و خوبیش خلقی پیش آمد
و از اطراف دیار اسلام نذور برائے وے می آوردند ہمه آن را بر فقرا صرف مے کرد و
قریب صد تن را آزاد کرده بود و ہر که با وے نشستے مفارقت دوست نداشتے بجہت
عذوبت گفتار و نیک خلقی او و عاقل بود و قوے الفطانه ہر که با وے ملاقات کردی
اگرچه در موسم حج باشد او را بازے شناخت و ہر که بزیارت وے آمدے بقدر استعداد اوش
بر وجوه خیر دلالت می کرد از ورد و تلاوت و استغفار داورا دو ہر کرا مستعد دانستے
به مطالعه کلام صوفیه و اعتقاد ایشان خصوصاً شیخ اکبر ابن العربی قدس سره تحریض
فرمودے وجه تلقیب وے بمحجوب ہر چند از اہل مکه تجسس کردم محقق نشد اما از احتمال
قریب آنست که نزدیک سماع روسے خود را مے پوشید چو گرم مے شد پرده از چہرے
انگندے انوار عجیب ظاہر مے شدند و اثر وے در مجلسیان در می گرفت باین معنی شیخ احمد
نخلی اشاره کرده والله اعلم شمس الدین محمد بن العلاء البابلی حافظ حدیث بود
در زمانه خود استاد مصر و حرمین با خلاق مرضیه مثل تواضع و جودة فہم و تودد و غیر آن متصف
بود گویند در مبدا حال شب قدر را دریافت و بعض آثار عجیبه آن شب مشاہده نمود در آن وقت
دعا کرد که بار خدایا مارا مانند حافظ ابن حجر عسقلانی گردان این دعائے وے
مستجاب شد از وے مے آید که گفت لا یولف احد تالیفا الا فی احد اقسام
سبعة اما ان یولف فی شئ لم یسبق الیه یخترعه او شئ ناقص یتممه
او شئ مغلق یشرحه او طویل یختصره دون ان یخل من معانیه بشئ

زهاد و متقشفه بلکه بر طریقه توسط و بے تکلفی که نهج سنه سنیه است و هرگز بخانه امرا نرفتے و اگر ایشان
بزیارت وی آمدندی بخوش خوئی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودے و
کریم قوم را بمزید اکرام مخصوص کردی و امر معروف بنهایت لین او کردے و زایران خود را از
نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسے مغربی گفت ما خرجت من عند القشاشی قط الا و الدنیا فی عینی
احقر من کل حقیر و نفسی اذل من کل ذلیل و لو تکرر دخولی علیه مرات توفی رحمه الله تاسع عشر
من ذی الحجه سنه احدی و سبعین بعد الالف **سید عبد الرحمن الادریسی الشهیر بالمحجوب**
دفین شبیکه ولادة وے در مکناسه از بلاد مغرب بوده است در مغرب و مصر و روم و شام سیاحت
کرد بعد ازان بحرمین سالها مجاورت نمود بعد ازان به یمن رفت برائی زیارت اولیا آنجا زیرا که
میگویند الیمن ینبت فیه الاولیاء کما ینبت فی الارض البقل و اورا با ایشان وقایع عجیبه و صحبتهای
رنگین پیش آمد بعد ازان به مکه باز آمد و حل اقامت انداخت اهل مکه از وے مستفید شدند و خرقه
پوشیدند و از وے کرامات بسیار روایت کنند شیخ زین العابدین شافعی مفتی مدینه را
شنیدم که از پدر خود نقل کرد و وے خادم سید محمد معتقد وے بود که شریف الشرفاء مکه را
ضرورتے پیش آمد بسید عبد الرحمن محجوب رجوع کرد و دعا خواست سید ساعتے سر بجیب تفکر
انداخت بعد ازان فرمود که در فلان محله از محلات مکه خانه است کذا و کذا صاحب بیت المال
باید که ازانجا قدرے که شریف را لابد است بگیرد و باقی همانجا باحتیاط بگذارد فی الحال رفتند
و خانه بهمان صفت یافتند و آنانجا بیست هزار او کما قال برداشتند بر صندوق مهر نهادند
و بسید آوردند شریف را داد تا دران ضرورت خرچ کند وقت دیگر شریف خواست که باقی را نیز
در تصرف آورد نه خانه را یافت و نه آن مال را حیران شدند و از سید سر آن پرسیدند فرمود
شخصی از عجمیان یعنی ایرانیان در بلاد خویش مرد و او را هیچکس وارث نبود تصرفے کردم که خانه
او یکه پیدا شد و ازانجا گرفتند و بعد رفع حاجت بجائی خویش رفت گویند وے بزیارت قبر
سیدی احمد بن علوان رفت سیدے احمد خادم خود را در منام بقدوم سید خبر داد و گفت فردا
باستقبال وے برو و تعظیم وے بجا آر خادم باستقبال بیرون شهر رفت هر چند تفحص کرد نیافت
و نومید شده باز آمد دید که سید در قبه قبر نشسته و دروازه بند بود و کلید آن بدست خادم
شیخ ابو طاهر ذکر میکردند که یک بار شیخ ابراهیم را قبضے پیدا شد شش ماه پیوسته میگریست
و هیچکس سبب آن نمیدانست چو موسم حج رسید و بعضے تلامذه وے از شام در قافله حج آمدند

وبطواف مشغول شد تا اگر وی را بناگاه گیرد در حسن احوال باشد این فقیر زیارت این نسخه کرده
است و چیزی در آن خوانده شیخ تاج الدین قلعی می گفت که چنانکه شیخ محمد بن سلیمان علم روایت
بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز میدانست و مصداق قول حضرت حق تعالی وزاده
بسطة فی العلم والجسم افتاده بود و عقل معاش نیز بر کمال داشت باخر حل و عقد مکه معظمه بوی
افتاد و حاسدان راه یافتند و شد آنچه شد والله اعلم این فقیر از محمد وفد الله این شیخ مذکور اجازت جمیع
مرویات والدش حاصل کرده بحق اخذه عن والده قراءة وسماعا واجازة و نیز موطا یحیی بن یحیی بتمامه
بر ایشان خواندم بحق سماعه بجمیعه من ابی الشیخ احسن العجمی وغیره من المشائخ والحمد لله شیخ ابراهیم کردی قدس
سره عالم بود و عارف در فنون علم از فقه شافعی و حدیث و عربیة و اصلین ید طولی داشت و در هر یکی تصانیف
دارد در بلاد خویش تحصیل علم کرد و بعد ازان بقصد حج بیرون آمد دو سال کما بیش در بغداد ساکن شد و
بر قبر سید عبدالقادر قدس سره متوجه می شد و ذوق این راه ازانجا پیدا کرد و چهار سال بشام ماند
و بمصر بگذشته بحرمین آمد و بقشاشی ملاقات کرد وی را بقشاشی و قشاشی را با وی خصوصیتی عجیب
پیدا شد و از وی حدیث روایت کرد و خرقه پوشید و در صحبت وی بکمالات علیا ترقی کرد زبان فارسی
و کردی و ترکی و عربی همه میدانست و بتوقد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم
متصف بود گویند در ایام اقامت شام بقبر شیخ محی الدین بن عربی متوجه شد تا مطلع شود بر آن
که عزم سفر در آن وقت کند یا نه شیخ را دید که غبار از پاپوش او دور می کند دانست که باقامت می
فرمایند شیخ ابوطاهر می گفتند در ایام نزول حج مصری بمدینه مشرفه شیخ ابراهیم با اصحاب و احباب
خویش خواست که بملاقات جماعه از اهل مصر رود که از ایشان بر قینات افتاد که بغنا و لعب مشغول
بودند سید محمد برزنجی که یکی از اجله تلامذه شیخ بود عصا بر داشت و بنهی منکر مشغول شد شیخ
ازان کار منع کرد که درین هنگامه خوف فتنه متصور است سید محمد برزنجی فی الجمله یبس مزاج داشت
ازین منع بغایت تنگدل شد چون مجلس مقصود رسیدند یکی از قینات در غنا رخود این بیت
آغاز کرد شعر فمن شر فاساونی ومن عزلوا ولی * ومن عاشر الاعراب لا علی ولی * و آن بیت
بر قاعده نحو و عروض نیست بر وفق عرف متاخر ایشان است چون بسمع شیخ ابراهیم رسید حال وی متغیر
شد و روی خود را پوشید و گریستن آغاز کرد در آن مجلس هر که صوت شیخ شنید یا صورت دید همه
می گریستند رقیق القلب و قاسی القلب هر یک سان و سید محمد برزنجی نیز بگریستن آمد
و آن انکار همه از دل وی بشسته شد شیخ ابوطاهر ذکر میکردند که استاد پادشاه روم که آن را

وشیٔ مختلط به او شیٔ اخطا فیه مصنف انبتُه او شیٔ منفرد بجمعه فلا کان اضاعة الوقت صحیح بخاری و موطا و سائر کتب از سالم سنهوری و غیر وی روایت کرد و سلسلات صحیحه دارد در موطا و بخاری و بعض کتب دیگر تسلسل سماع جمیع حاصل شد گردش کرده بود و شیخ عیسی مغربی اسانید وی در رساله ضبط کرده و گویا اصل ثبتها متاخرین همان ست مصداق قول حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم نضر الله امرأ سمع منی الحدیث از جلالة و عظمة و بزرگی و احترام امرے عجیب داده شده بود و شریف الشرفا و باشوات و وزراء بوی تبرک می جستند و از قول وی انحراف نمی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت توفی سنة بسبع و تسعین والف بابل دیجی ست مصر شیخ عیسی الجعفری المغربی مولد و منشأ وی مغرب ست قرآن و چند متن از علوم متعارفه همانجا یاد گرفت بعد از آن بجزائر رفت و به سجلماسی زیاده از ده سال صحبت داشت و نزدیک وے متبحر شد و از علما قسطنطنیه و مصر و حرمین نیز روایت کرد و بمکه وطن گرفت معجمی دارد بمقالید الاسانید بالجمله یکے از علما متقنین بود و وے استاد جمهور اهل حرمین ست و یکی از ادعیه حدیث و قراءة سید عمر باحسن درحق وی گفتی من اراد ان ینظر الی شخص لا یشک فی ولایته فلینظر الی هذا و سید محمد بن علو گفتے هو ذو ذوق از عمل حسنه و مواظبة حضور جماعة و کثرت طواف و صیام بچیزی عجیب وے را موصوف شده بود و متوسط بود در جمیع امور نه مبالغه در تنگ داشت نه تساهل و ارتباط با مشایخ بسیار کرده بود اما احزاب شاذلیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریقه بر وے غلبه داشت مسندے برای امام ابوحنیفه تالیف کرده در آن جا عنعنة متصله ذکر کرده در حدیث از اینجا بطلان زعم کسانی که گویند که سلسله حدیث امروز متصل نمانده بود واضح تر مے شود سنة ثمانین والف برفت از دنیا محمد بن محمد بن سلیمان المغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم و ریاست و دین و دنیا هر دو جمع کرده بود خرقه مدینیه داشت از جهت شیخ ابو مدین مغربی بحقیقت طریق تصحیح کتب حدیث و نسخه نبویه و اتقان در معرفت آن بحرمین وے آورده است استاد جمهور اهل حرمین بود و یکی از ثقات منذرین گویند با سلام اول رفته بود آنجا شخصے نسخه نبویه مبفر دخت قدرشناسی و حرص علم وے را بر آن داشت که مبلغ کثیر قریب هزار شخص صرف کرد و آن را بدست آورد و بدان نسخه شغفے تمام داشت گویند یک بار در مسجد الحرام سیل آمد و خوف غرق بر اهل آن جا مستولی شد محمد بن سلیمان زود نسخه نبویه بر سر نهاد

شیخ عیسی الجعفری المغربی ۱۰۸۰

محمد بن محمد بن سلیمان ۱۰۹۴

تاریخ وفات یکی از خطبه زمانه است ازین لفظ برآورد الله انا علی فراقک یا ابراهیم لمحزونون
شیخ حسن عجمی رحمه الله مکی شیخ حدیث و جامع فنون علم و دقایق در فصاحة و حفظ و جودة
فهم بود اکثر صحبت و استفاده وے با شیخ عیسے مغربی است و با شیوخ بسیار مثل شیخ
احمد قشاشے و شیخ محمد بن العلا بابلی و شیخ زین العابدین ابن عبد القادر طبرے
مفتی شافعیه و امام ایشان صحبت داشته و روایت کرده شیخ ابو طاہر ذکر میکردند که شیخ حسن
عجمی با شیخ نعمت الله قادری وغیر آن از صوفیه ملاقات کرده بود و نوبت اسما نیز میداشت و نیز می
گفتند که شیخ حسن حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظہر و عصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا
سورۂ فاتحه میخواند و بار او صیت می کرد که نماز خود را نگاه میگیرید بعضے از خصوص حنفیه ایشان را فرمائید
تا نماز تو نشد کردیتے در مسئله نجاست قدر درہم و مثل آن کاتب حروف گوید عرض کنست که با وجود
این ہمه علم التزام مذہب معین در جمیع امور لازم نمی انگاشت و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقه
ممتنعه نزدیک فریقین متحقق شود یا نه والله اعلم و نیز می گفتند که لم یکن سیدی حسن العجمی الجمیل و کانت فی عینه
هنة و کان مع ذلک اذا قرء الحدیث رأی علی وجهه الانوار و صار کاجمل من رأی فی الدنیا و ذلک
سر قوله صلی الله علیه وسلم نضر الله عبدا الحدیث اسانید خود رساله ضبط کرده از انجا قوت تبحر وی معلوم
توان کرد میگفت یقول الناس لدا العالم نصف العالم و صدقوا فان العالم له نصفان عالم و لیس لو احد
منهما معنی فکانهم قالوا ولد العالم لا معنی له ہر سال در ماه رجب بزیارت مدینه مشرفه می آمد و در مسجد نبوی
علی صاحبه الصلوات والتسلیمات یک کتاب از کتب سته بطریق سرد ختم میکرد و اہل مدینه از وی روایت میکردند
و قاری وی شیخ ابو طاہر می بود و اگر دیگرے قرات کردی خوشش نمی شد باید دانست که
درس کتب حدیث را نزد یک علما حرمین سه طریق است یکی طریق سرد که شیخ مسمع یا قاری
وی تلاوت کتاب کند بے تعرض مباحث لغویه و فقہیه و اسمار رجال وغیر آن دیگر طریق
و حل که بعد تلاوت یک حدیث بر لفظ غریب و ترکیب عویص و اسم قلیل الوقوع از اسمار اسنا دو
سوال ظاہر الورود و مسئله منصوص علیہا توقف کند و آثنا الکلام متوسط حل نماید و آن گاه سیوم
سرد و علی ہذا القیاس و سیوم طریق امعان و تعمق که بر ہر کلمه ما لها و علیها و یتعلق بها بسیار ذکر
کند مثلاً در کلمه غریبه و ترکیب عویص شواہد آن از کلام شعرا و اخوات کلمه در اشتقاق و محال استعمال
وی ذکر کند و در اسمار الرجال احوال این قوم و سیرت ایشان بیان نمود و مسائل فقہیه را بر آن
مسئله منصوص علیها تخریج نماید و با دنی مناسبة قصص عجیبه و حکایات غریبه بگویید و

اہل آن دیار خوجہ میگویند بزیارت مدینہ منورہ آمد و بصحبت شیخ ابراہیم با جماعۂ کثیر از علما
و با اہبۂ عظیم رسید و چون ملاقات شیخ دریافت گفت من در شام بدعتے آشکارا دیدم و
در قلع و قمع آن سعی بلیغ کردم شیخ فرمود آن بدعت چہ بود گفت ذکر جہر در مساجد میکردند
شیخ این آیت برخواند و من اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ وسعی فی خرابہا
خواجہ متغیر شد و بروی بغایت دشوار آمد و بعض نقول فقہیہ کہ از فتاوی قاضیخان و غیر آن نوشتہ بود
از جیب برآوردہ بدست شیخ داد شیخ فرمود اگر بتقلید سخن می گویند من مقلد کسے ام و شما مقلد
کسے حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن می گویند اینک گوئے و میدان [illegible]
درین باب رسالہ حافلہ تحریر نمود و از شبہات آن خوجہ جوابہ قاطعہ ذکر فرمود یاران شیخ از تغیر
مزاج خوجہ کہ در دولت عثمانیہ پایہ بلند داشت ملاحظہ کردند و بشیخ گفتند چندان مبالغہ درین
مناسب نیست شیخ گفت از حق نتوان گذشت ہر چہ شود گو شود و بالجملہ آخر خواجہ [illegible]
وے سخنے نتوانستند گفت مبہوت ماندند و کلمۃ الحق یعلو و لا یعلی بظہور پیوست و نیز شیخ
ابو طاہر ذکر مے کردند کہ شیخ یحیی شاوی بحرمین آمدہ بود و با شیخ ابراہیم ملاقات کردہ
بعد از ان بروم رفت و زیر روم کہ معتقد شیخ ابراہیم بود وے را گفت کیف وجدت
شیخنا ملا ابراہیم گفت وجدتہ بحرا وزیر بخشم آمد و او را از ان مجلس باہانت اخراج کرد
بعد ازین واقعہ یحیی شاوی را با شیخ ابراہیم حقد قوی افتاد و خواست کہ بقصد ایذا وے
بحرمین آید این قصہ را بسمع شیخ رسانیدند فرمود بجیبہ حابس الفیل و وی چون بطور رسید
بیمار شد و ہمانجا ازین عالم انتقال کرد فی الجملہ سیرت شیخ ابراہیم آن بود کہ از رسم متفقہہ روزگار
و متصوفہ آن از تکبیر عمامہ و تطویل اکمام و لباس خوج و کاوک بیزار بود و ثیاب متوسطہ و عمامہ
متقاربہ و لپیت صوف مخطط و کوفیہ لاطیہ چنانکہ عامہ اہل حجاز عادت دارند می پوشید و ہرگز
اظہار خود از حیثیت تصدر و مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمی کرد و افادہ وی اصحاب
خود را بہیئت مناظرہ و مفاوضہ می بود میگفت اما ہو کذا و کذا الیس یفہم من کذا و کذا و کذا
و چون در مسئلہ با وے کسے ادنی مراجعت کردے متوقف می شد تا آنکہ بطریق تحقیق و انصاف
رفع آن اشکال کند عبد اللہ عیاشی گفت کہ کان مجلسہ روضۃ من ریاض الجنۃ چون تقریر
مسائل حکمت کردے البتہ حقایق صوفیہ در ضمن آن ذکر کردے و ترجیح کلام صوفیہ بتحقیق
آنہا بیان فرمودے و گفتی ہولاء الفلاسفۃ قاربوا عثروا علی الحق و لم یہتدوا الیہ

دو اروین بحرین صحبت مستوفاة داشته بالجمله یکی از اعیان مکه معظمه و مشهور به برکت
و استجابت دعوات بود شیخ عبدالرحمن نخلی ولد شیخ احمد نخلی ذکر کرد که پدر شیخ احمد نخلی
را فرزند زنده نمی ماند و ازین راه بسیار محزون می بود چون شیخ احمد متولد شد برای
وی از اهل اسرار استمداد دعا می کرد و از ایشان استمداد و طلب همت می نمود وی را
هر جمعه بخدمت شیخ تاج سنبهلی میفرستاد و اتفاقا روزی شیخ تاج تامل کرد و بدست غلامی
که همراه وی بود گفته فرستاد و هذا الطفل لیس مثلک بل هو افضل واسعد منزلة عندنا انه
لیس له من العمر الا الشیٔ القلیل چون غلام مولی خود رسید و حقیقت حال باز گفت مولی او را
باز گردانید و گفت از جانب من در خدمت شیخ التماس کن یا سیدی انی اغتبطت عمری هذا
الطفل فانی استشفع بک فی هذا الامر چون این پیغام شنید متوجه شد و لمحه ساعتی خبر داد که آن
نیت مقبول شد از نزدیک خویش سه ماه عنایت کرد تا در آن مدت استعداد سفر آخرت کند پدر
شیخ احمد بهمان میعاد از عالم فانی انتقال کرد و شیخ احمد نود سال عمر یافت و نیز شیخ عبدالرحمن ولد
شیخ احمد نخلی ذکر کرد که وکیل والد خود در معاملت و استقراض من بودم چون شیخ را عمر آخر شد و
ضعف غالب آمد روزی در خدمت وی از جهت مطالبه اهل دیون شکایت کردم و گفتم می ترسم ناگاه
حادثه پیدا شود و همان دیون در عهده من شوند و اقارب من این دکانها را معتبر ندارند شیخ فرمود
ازین راه بر خاطر خود غبار راه مده امیدوارم که نمیرم تا آنکه جمیع دیون من ادا شود و گمان من
آنست که شبی که هیچ دین بر ذمه نباشد آن شب آخر عمر من باشد بعد از آن نزدیک وفات آنچنان
که متوقع نبود ادای دین وی حاصل شد و شبی که ذمه وی از دیون فارغ شد آخر شب
بود از شبهای دنیا شیخ احمد نخلی گفت که شیخ من در طریقه خلوتیه شیخ عیسی بن کنان خلوتی
چون مرا اجازت طریقه خلوتیه داد و مرا خلیفه خود ساخت بمکه معظمه تا خلوتیان همه پیش من
جمع شوند بر وضعی که مقرر این طائفه است بعد نماز تهجد یا وردا و مشغول شوند و ازین معنی
بر خاطر من نهایت تردد پیش آمد زیرا که میل دل من بکلی بطریقه نقشبندیه بود و مخالفت شیخ
نیز نمی توانستم کرد بجانب حضرت خاتمه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات توجه کردم و
در آن سال بزیارت روضه مقدسه مشرف شدم روز جمعه قبل از نماز جمعه بخواب آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم دیدم گویا در زیارت عثمانیه با خلفاء اربعه حاضر اند بان جانب مبادرت
کردم و بتقبیل ید شریفه و ایدی خلفاء کرام بترتیب مشرف شدم بعد از آن آنحضرت

وآنچه بدین ماند از علما احمد بن محمد بن ابن طاهر سه و فضیح دیده شد مختار شیخ حسن عجیمی و احمد قطان
و شیخ ابو طاهر و غیر ایشان طریقه سرد بود و نسبت خواص متبحرین نازد و سمع حدیث و سلسله
روایت درست کنند و باقی مباحث را به شروح حواله میکردند زیرا که ضبط حدیث امروز مدار آن
بر تتبع شروح ست و نسبت مبتدین و اهل توسط طریقه بحث تا آنچه در علم حدیث ضروری ست
احاطه کنند و فائده گیرند و این صورت غالبا شرحی از شروح در نظر میدارند و بدان در اثنای بحث
رجوع میکنند اما طریقه ثالثه طریقه قصاص ست که قصد از آن اظهار فضیلت و علم ست با تغیر آن
والله اعلم نه روایت و تحصیل علم و در ذیل این کلمات باید دانست که اشتغال محدث باحوال
رجال سند بعد تصحیح اسمائ آنها و معرفة وثوق شان خصوصا در صحیحین و مثل آن و بتاویل لفظ
لیس منا من فعل کذا و لفظ فان الله قبل وجهه و مانند آن بفروع از امعان و تعمق
ست و اوائل امة مرحومه بدین امور مشغول نبودند آری فقیهان و متکلمان درین امر خوض
می کنند امروز بدان حاجة نمانده ست والله اعلم شیخ حسن نسبت مشایخ خود بغایت
خافض الجناح لین الجانب بودی و در مراعات خواطر ایشان غایت صحیح بجا آوردی وی
گفت که از شیخ عیسی پرسیدم اذا کان الانسان شیخ فهل له ان یدخل علی شیخ آخر گفت الاب
واحد والاعمام شتی کاتب حروف گوید معنی این کلام آنست که قدر شیخ اول که بسبب وی
از بیضه بشریت خروج کرده یا در علم ظاهر تخریج شده نسبت مشایخ دیگر که از ایشان فوائد دیگر
خارجه از اصل خروج از بیضه بشریه یا در تخریج در علم یافته باید دانست و با وی بر بی که مناسب
والد ست باید کرد و با دیگران معامله اعمام شیخ حسن در آخر عمر سکنی مکه موقوف داشته در طائف
گوشه نشینی اختیار کرد و گفت لیس بمکة من یتق الله و هم در طائف متوفی شد و قریب تربة ابن
عباس مدفون گشت سنه ثلث عشر بعد الالف والمائة شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر
باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علما شریعة دریافته بود و خرقه از سید عبد الرحمن محجوب
و سید محمد رومی و سید عبد الله سقاف و میر کلان بن میر محمود بلخی و غیر ایشان دارد و
حدیث از محمد بن العلاء البابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقه ایشان روایت کرده
و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و احزاب مشایخ طریقه بسیار
داشته از اول نشو و نما بصلاح و محبة علم و علما و التزام صحبت ایشان و اعتقاد
مشایخ صوفیه و تشبث به اعمال و اشغال ایشان متصف بود و با کثر مشایخ حرمین

شیخ احمد نخلی

که در طعام شیخ سالم مخلوط نشود و نه ملح و توابل دو بار صحیح بخاری را در جوف کعبه معظمه ختم
کرد یکبار چون ترمیم کعبه مے کردند و دیگر بار چون دروازه اش درست می ساختند و مسند امام
احمد حنبل را بعد تصحیح و جمع آن نزدیک سر مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم از مسجد شریف
در پنجاه و شش روز خواند عمرے طویل یافت و آن همه در مرضیات الهی گذشت و تا آخر عمر
بوفور عقل و حفظ و صحت حواس متصف بود الا اسامعه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ
عبد الله مغربی کتب سته را بر وی خواند و اهل مکه اکثر ایشان بر وے سماع کردند رابع رجب سنه
اربع وثلثین بعد الالف والمایة برفت از دنیا شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی
رحمة الله علیه از ابتدا ارحال راغب در علم و علما می بود خرقه از پدر خود پوشید و والد بزرگوارش
برائے وی خرقه و اجازت از بزرگان بسیار گرفت از انجمله شیخ محمد بن سلیمان مغربی و کتب عربیه
از سید احمد ادریس مغربی که سیبویه زمان خود بود خواند شیخ ابوطاهر از سید احمد ادریس ذکر کردند
که امامی از تلامذه وی در محراب شریف سورهٔ تبت خوانده چون به نزدیک سید آمد سید
بر وے بسیار عتاب کرد و گفت الا ترا ک تقرا بین یدی رسول الله صلی علیه وسلم
سورة ذکر فیها عمه بما ذکر فان الله یتاطب رسوله بما شاء ولیس لک حد نا کاتب و ف
گوید امثال این چیزها اگرچه ناشی از محبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم می شوند اما از باب التعمق فی
الدین اند میزان درین چیزها عادات صحابه و تابعین ست چرا نگویند که درین سوره منقبت
عظیمه و فضل کبیره است حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم زیرا که درین جا خدائے تعالے
لعنت کرده است اعدا الاعادی آنجناب را بسبب سوء ادب وے در آن جناب و فقه
شافعی از شیخ علی طولونی مصری گرفت و معقول از منجم باشی که از مشاهیر منجمان روم بود و از
علم حدیث از والد خود اخذ کرده بعد از ان از شیخ حسن عجیمی و برو ے است اکثر استفاده وی
و بعد از ان از احمد نخلی و شیخ عبد الله بصری بر شیخ عبد الله بصرے شمائل النبی صلی الله علیه
وسلم خواند و از وے مسند امام احمد و را قل از شهرین استماع کرد و از وار دین حرمین بسیار
اخذ کرد و از انجمله شیخ عبد الله لاهوری و کتب ملا عبد الحکیم سیالکوٹی از وی روایت کند عن الشیخ
عبد الله اللبیب عن مولانا عبد الحکیم و کتب شیخ عبد الحق دهلوی بهمین واسطه از مولانا عبد الحکیم
روایت کند و وی از شیخ عبد الحق اجازت روایت و از انجمله شیخ سعید کوکنی بعض کتب عربیه
و قدر ربع فتح الباری بر وے خواند بالجمله متصف بود بصفات سلف صالح از

صلی الله علیه وسلم دست مرا گرفتند و بر سجاده جدیده که نزدیک اس قبر شریف محاذی صف
اول مفروش ست آوردند و فرمودند هذه سجادة الشیخ تاج اجلس علیها و التستم که انتساب
بطریقه نقشبندیه ست و اجازت ست دران طریقه **شیخ عبد الله بن سالم**
البصری ثم المکی احیاء بسیارے از کتب حدیث کرد از انجمله بمسند امام احمد که نزدیک
بود که بر وجه از نقل نسخه کامله ازان یافته نشود وے از مصر و عراق و شام از خزانها قدیم
اطراف و اجزاء آن جمع کرد و آن انهمه نسخه نوشت و آن را تصحیح کرد و اصل ساخت و از
کتب سته نیز اصول صحیح ساخت و از نسخه یونینیه بخط خود فرعی نوشت بهتر از اصل و بر بخاری
شرحی وارد مسما بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست کرد و همه عمر
بروایت کتب حدیث سرداً و بحثاً گذرانید بالجمله بتحقیق حافظ درین زمانه متاخر وے
بود تفصیل این اجمال و شرح این مقال آنست که ضبطے که در صحت حدیث با خود داشت
آن در امت مرحومه سه حال گذشته ست حال اول آن بود که در زمان صحابه و
تابعین احادیث یاد میداشتند و ضبط آن وقت در جودت حفظ بود و حال
دوم آنکه در زمان تبع تابعین و اوائل محدثین تا طبقه سابعه و ثامنه آن را می نوشتند
و ضبط آن وقت در تبیین خط و احتیاط در لفظ و حرکات و سکنات و تصویر حروف
و مقابله با اصول صحیح و حفظ کتاب از عوارض طاریه و مثل آن و حال سوم آن ست
که حفاظ حدیث در اسماء رجال و غریب و ضبط الفاظ مشکله آن تصانیف ساختند
و شروح مفصله نوشتند و در آن جا بانچه تعرض می باید کرد پس الحال ضبط آنست که کسے
آن تصانیف و شروح را در نظر داشته بر حسب آن روایت کند لهذا اهل حدیث الحال
تساهل کردند در آنچه قدما در آن تشدد میکردند چنانکه متوسطین تساهل کردند در حفظ
و اکتفا کردند بر خط و لهذا شایع شد در ایشان وجادة و اجازة مجرده و مثل آن بخلاف
طبقات سابقه حاصل آنکه این قسم ضبط نزدیک شیخ عبد الله بر وجه کمال بود و سبب
بقاء این سلسله وے شد از ابتداء صبا رغبت علم و علماء و صلاح و ورع پیشه مرضیه
وے بود و هر روز ده سیپاره از قرآن خواندے چون پیر شد آنچه می توانست می خواند
و هیچ وقت خالی نبودے از درس یا تلاوت یا نماز یا سخن ضرورے شنیدم که چون
شیخ سالم پسر شیخ عبد الله در سرکار شریف الشرفاء مداخلة کرد اکبر هم شیخ عبد الله آن بود

شیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی رحمه الله

که پدرش از شیخ عیسی مغربی برائے او اجازه گرفت وے گفت که در مجلس درس شیخ محمد بن
سلیمان مغربی وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم و وے بعد ختم آن جمیع حضار مجلس خود را اجازت
داد و من نیز مشمول آن اجازت شده ام اکثر تعلیم وے در علم حدیث بخدمت شیخ عبد الله بن سالم
بصری ست می گفت همه این کتب را به نهج بحث و تنقیح پیش وے گزرانیده ام و صحیحین
را به شیخ عجمی خوانده و اجازه جمیع ما یصح له روایته ازوی حاصل کرده است دیگر بملازمت شیخ صالح
زنجانی مدتے گزرانیده و استفاده ہائے عظیم نموده و حظی کامل در علم فقه ازو یافته است و نیز از
شیخ احمد نخلی اجازت و روایة دارد و شیخ احمد قطان نیز از مشائخ اوست سالها با وے صحبت
داشته و طریق درس از وے آموخته ست میگفت که بعد انتقال شیخ احمد قطان ازین عالم
همه مشائخ من که شیخ عبد الله بصری و شیخ احمد نخلی وغیره ها باشند باعث شدند مرا که بر مقام شیخ
احمد زیر سایه کعبه بر مصلی مالکی بنشینم و قراءة کنم چنانکه عادت شیخ بود لیکن مرا اقدام باین امر
عظیم القدر با وجود این اکابر و حضور ایشان دشوار میبود لهذا قبول نمی کردم مع هذا از جانب
ایشان درین باب مبالغه از حد گذشت و شیخ حسن عجمی که دران هنگام بطرف طائف بود برائے
او این معنی نوشتم و اشاره کردم وے نیز تاکید اجابة امر مشائخ در جواب مکتوب نوشت لابد بعد
استمداد از هر باب و استخاره از هر طریق امتثال امر را گردن نهادم و باشاره عزیزان بر مقام شیخ
شروع بقراءة بخاری کردم و از آنجا که قراءة شیخ منتهی شده بود آغاز نمودم و در مجلس ختم همه علما و مشائخ
حاضر بودند و از شیخ ابراهیم کردی اجازه همین علوم نیز حاصل کرده و حدیث مسلسل بالاولیة از وے اخذ
نموده کاتب حروف حکایتی غریب از شیخ تاج الدین استماع نموده و آن اینست که گفت وقتے سخت بیمار
شدم که در بیان نمی آید و بیماری بطول انجامید ضعف تا بحدی که طاقت حرکت دست و پا نگذاشت
دران حالتے شبے در خواب می بینم که گویا کسی آمده میگوید که برائے شفا این مریض می باید که
ماکیانے پخته شود و بر وے تمام قرآن خوانده شود تا این بیمار آنرا بخورد و شفا یابد چون
بیدار شدم عزم مصمم شد که موجب امر رؤیا بالفعل باید آورد شب آینده باز چون بخواب رفتم
دیدم که گویا امام محمد بخاری بخانه ما آمده بدست خود دیگے راست کرد و در زیر آن آتشی افروخت
و ماکیانے را از صبح تا شام دران دیگ پخت و پیش من نهاد و فرموده که بر این مطبوخ
تمام قرآن خواندم پس بخور و من داد من آنرا بخوردم و بافاقت آمدم و در حالته
افاقه آمدم که هیچ اثرے از آن مرض در من نبود صحیح و تندرست برخاستم و در خود بشاشته

ورع واجتهاد در طاعت و اشتغال بعلم و انصاف در بدا کرده در اد نے مراجعت تا تامل و افی نکرد ے
و تتبع کتب ننمودی جواب ندادے و رقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندے چشم پر آب
کردے و در لباس و غیر آن تکلف نداشت و با خدم تلامذه خود و غیر ایشان بعجز تواضع پیش آمدی
در اثنائی قراة صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات احادیث و فقه افتاد شیخ ابو طاہر گفتند
این ہمه از آنست که حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نہایت جمعیت ست و از فرط جمعیت
اضداد را جمع مے تواند کرد و کمال این نکته عجبی دارد و فتند بر روزے سخن در احوال صوفیه
افتاد و آنکه بعض ایشان با بعض نقارے داشتند و این نقار در تابعان نفوذ می کند شیخ
ابو طاہر گفتند من از انکار صوفیه بغایت میترسم و ہر چند بعض اسلاف من با بعض نقاره داشته
باشند من ہیچگونه بآن بعض گران خاطر نمی باشم آنگاه قصه آغاز کردند که شیخ یحیی شادی با
والد من نقارے داشت و گویا بتاثیر نفس من بگذشت از دنیا کما مر تفصیله مع ہذا چون اد ابعد مدتے
از قبر برآورند سالم برآمد گویا امروز خفته است ازینجا معلوم شد که بر کسی طعن نباید کرد بسبب آنکه
منکر بعض عادتهای او بود ست آنگاه گفتند که شیخ محی الدین بن العربی درین باب وصیت عجیبی
فرموده ست آنگاه باب الوصیة از فتوحات که بخط مصنف بود برآوردند و آن مبحث خواندند
حاصلش اینست که شیخ فرموده ست که با شخصے عداوت داشتم بجہت آنکه طعن میکرد در شیخ
ابو مدین مغربی وکنت علی بصیرة منه روزے حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم بخواب دیدم گویا
می فرمایند لم تبغضت فلانا گفتم لانه یبغض ابا مدین وانا علی بصیرة منه قال الیس یحب الله و
رسوله قلت نعم قال فلم ابغضته لبغضه ابا مدین ولم تحبه لحبه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
فتبت الی الله من تلک البغضة وادخلت علیه فی داره واعتذرت الیه وقصصت القصة واہدیت
الیه ثوبا غالیا واسترضیته وسالته ما کان سببه فوقع فی ابی مدین فذکر سببا لا یصلح للوقیعة فبینت
حقیقة الحال فتاب الی الله ورجع عما کان یقول وسرت برکته رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجمیع والحمد لله
روزے که این فقیر برائے وداع نزدیک شیخ ابو طاہر رفت این بیت خواند بیت کل طرائق کنت اعرفه الا
طریقا یؤدینی لربعکم ہیچ و شنیدن آن بکا بر شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد توفی شیخنا ابو طاہر
فی رمضان سنة خمس واربعین بعد المائة والالف **شیخ تاج الدین قلعی حنفی**
مفتے مے بکه پسر قاضی عبد المحسن ست بصحبت بسیارے از مشائخ حدیث رسیده
و از ایشان اخذ علوم نموده و از ہر یکے اجازت یافته ست وے خورد سال بود

امداد فی ماثر الاجداد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات وعلی فضله المعول فی جمیع الحالات وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله ابن الشیخ عبد الرحیم کان الله تعالی لهما فی الآخرة والاولی این ورقی چند در بیان احوال بعضی اجداد این فقیر مسمی بامداد فی ماثر الاجداد حسبنا الله ونعم الوکیل مخفی نماند که سلسلهٔ نسب این فقیر بامیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه میرسد باین طریق فقیر ولی الله ابن الشیخ عبد الرحیم بن الشهید وجیه الدین بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود بن قوام الدین عرف قاضی قاذن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بده بن عبد الملک بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین مفتی بن شیر ملک بن محمد عطا ملک بن ابو الفتح ملک بن عمر حاکم ملک بن عادل ملک بن فاروق بن جرجیس بن احمد بن محمد شهریار بن عثمان بن ماهان بن همایون بن قریش بن سلیمان بن عفان بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه وعنهم اجمعین ودر نسب نامهای قدیم که در رهتک در قبیلهٔ شاه ارزانی بداولی که نسب ایشان با حسام الدین بن شیر ملک میرسد موجود بود چنین یافته شد و ملک در زمان قدیم لفظ تعظیم بوده است مثل خان در زمان ما والله اعلم بحقیقة الحال مخفی نماند که از اجداد ما اول کسی که در بلده رهتک اقامت اختیار کرد شیخ شمس الدین مفتی است و این رهتک بلده

وسرورازین واقعه که حضرت امام بخاری باین درجه لطف وعنایت فرموده اند
زیاده ترازان یافتم که از جهت ازاله مرض وبیمارے یافته شد کاتب حروف
درمجلس درس شیخ تاج الدین دران ایام که مذکور بخارے میکرد و دوسه روز متصل
حاضر شد واطراف کتب سته وطرفے از موطا امام مالک ومسند دارمی وکتب
الاثار امام محمد وموطائے اوازوے سماع نمود واجازة سائر آن کتب بجمیع اهل
مجلس داد واین جماعه فقیر نیز داخل آن جماعه بود وحدثنی بالحدیث المسلسل
بالاولیة عن الشیخ ابراهیم وهواول حدیث سمعته منه بعد ما عود سے من
زیارة النبی صلے الله علیه وسلم

تمت

اطلاع

5510

چونکه یه رساله حق ورحمت مین کمترین کو پهونچا هے اس سبب اسکی ایک
ایک حرف کی رجسٹری کروالی هے تاکه کوئی صاحب بغیر
اجازت بنده کی اس کا ترجمه یا محشی کرکے نه چهاپے
ورنه بموجب قانون بستم ۱۸۴۷ع کے بامید
نفع نقصان اوٹهاوینگے جس قدر
کتابون کی ضرورت هو مطبع سے
طلب فرماوین فقط
تمت بالخیر تمام
شد

فرمود بعد از آن در رتبه که باز آمده بیرون قلعه عمارتی ساخته اعوان و موالی خود را با خود جا داد و عقاب جمی باشد
تزویج کرد شیخ معظم و شیخ معظم نتیجه آن آمدن و ثانیاً جد وفات وی شیخ احمد منحصر اند در رتبه دو کلان فرزندان شیخ
شیخ منصور که جامع صفات شد یاست از شجاعت و حکم و غیر آن بود و سطا و والا یکی از بنات شیخ عبدالله
شیخ عبدالغنی مذکور که خال است تزویج دیگر کرد و شیخ عبدالغفور و اسماعیل پیدا شدند دیگر شیخ حسین که ضبط الحال و
صاحب جمعیتی بود او را دو فرزند بودند محمد سلطان و محمد مراد حضرت والد بزرگوار محمد مراد را دیده بودند
و از قوة البطش وی عجائب مشاهده کرده از آنجمله آنکه در هشتاد سالگی دینارے را در میان ابهام و سبابه
بمالید او را دوتا کرد وی چون حضرت والد را در صغر سن دید می گفتی ازین طفل بر دل من عجبی هیبتی
می آید چنانکه از دیدن جد وی شیخ معظم آمد علت غایت این صفحه آنست که مطالعه
کننده آن مطلع شود بر مقصد ارسی از نسب که لا بدست از آن در صله رحم و قال

قال النبی صلی الله علیه وسلم تعلموا من انسابکم ما تصلون به ارحامکم فان صلة
الرحم محبة فی الاهل مثراة فی المال منساة فی الاثر رواه الترمذی والحاکم

این فقیر از بعض احفاد شیخ عبدالغنی مذکور استماع نمود که وی رحمة الله علیه عالم و متورع بود و جلال الدین
اکبر بادشاه او را مفخم و معظم داشتی بعد از آنکه بادشاه الحاد و زندقه پیش گرفت آن رشته الفت از هم
گسست و تنفر تمام از دو جانب بظهور پیوست بعد مدتی بادشاه را مهم چتوڑ پیش آمد افواج
متواتره آن سمت میفرستاد و فتح میسر نمی شد و درین ولا شبی بعض معتکفان مزار امام ناصر الدین
شهید آن امام محمد باقر رضی الله عنهما در بیداری دید که رئیسی و جماعت اهبه جنگ آمدند و با ایشان
مشعلے بود و در قبه آن مزار داخل شدند گمان برد که مسافرانند که قصد زیارت دارند ملتمس
آمد و دید که آن رئیس در قبر داخل شد و هر یکی از آن جماعه در قبرے در آمد از بعض آن قوم سوال
کرد که این رئیس کیست و این جماعه کیانند گفت حضرت امام اند با جماعه از شهدا باز سوال کرد
که کجا رفته بودند و چه کردند گفت بفتح چتوڑ رفته بودند و آن را درین ساعت که از جانب بهیج
که از فتح کردند شیخ عبدالغنی چون برین واقعه عجیب اطلاع یافت بشارت فتح و صورت واقعه
بعینها بعرض بادشاه رسانید بعد زمانے صورت فتح از چتوڑ رسید بهمان اسلوب معروض گشت
بی کم و کاست بادشاه دوازده دیه تمغاے مزار امام کرده بشیخ عبدالغنی حواله نمود
خواجه محمد هاشم کشمی از شیخ مجدد حضرت شیخ احمد سرهندی قدس سره نقل کرد که
ایشان فرمودند حضرت والد من بدتے جویان بودند ملاقات شیخ عبدالغنی را که

است مابین ہانسی و دہلی سے کروہ از دہلی رو بجانب قبلہ در اوائل آنکہ ہندوستان مفتوح شد و سادات
و قریش شہرا وران دما آنجا وطن گرفتند ہیچ بلدہ درین طرف معمورتر و بارونق تر از وی نبود و مردم
دہوران معمور ست و رونق نقصان پذیرفت و این بزرگ مردے عالم و عابد بود و ہست و اول کسی
کہ از نبیرہ اولاد قریش دران بلدہ در آمد و بسبب وی شعائر اسلام ظہور نمود و طغیان کفر منطفی شد وے
بود از عجائب روزگار وی یکے آنست کہ بعض مردم ذکر مے کنند واللہ اعلم کہ وصیت کرد کہ جنازہ او را
بعد نماز در مسجدے کہ عبادت گاہ و اعتکاف گاہ وے بودہ بنہند و ساعتے آن را خالی گزارند
بعد ازان اگر بیند دفن کنند والا بازگردند چنان بعمل آوردند و بعد ساعتے چون تفحص کردند ہیچ
اثر جنازہ ندیدند حضرت والد بزرگوار قدس سرہ چون باین حکایت میرسیدند آنرا تائید میفرمودند
بانکہ در کتب احوال مشائخ آن عصر از سلسلہ چشتیہ این واقعہ دیدہ ام ہرچند این نام بزرگ آنجا یقین
نشدہ از بعضے قراین چنان مفہوم میشود کہ دران زمان ہر محتشمی از مسلمانان کہ در مثل این بلدہ اقامت
کردے سیاست بلد از جہۃ قضا و احتساب و افتا بوی مفوض می بودے آنکہ بنام قاضی و محتسب او را
خواندند واللہ اعلم و بعد انقضائے ایام حیوۃ این بزرگ گزین ترین اولادش کمال الدین مفتے بر طریقہ
وے متصدی این امور گشت و بعد از وی پسر وے قطب الدین و بعد از وے پسر وے عبد الملک
ہمین وضع ایام حیوۃ بآخر رسانیدند و بعد ازان زمان این عزیزان نصب قضات درین بلاد مستور
شد قاضی بدہ این عبد الملک مذکور بجہۃ حفظ ریاست موروثہ خود صیغہ قضا اختیار نمود و
او را عقب از دو فرزند ماندہ ہست یکے قاضی قاسم کہ جانشین پدر خود بود و بعد از انتقال وے
دیگر منکن و او را عقب از پسر ماندہ ہست کہ یونس نام داشت و قاضی قاسم را از دو فرزند عقب ماندہ
یکے قاضی قادن کہ جانشین پدر خود و رئیس بلد بود ظاہرا نامش عبد القادر یا قوام الدین ہست
بزبان ہنود تحریف شدہ و اللہ اعلم دیگر الہ دین و عقب وے از یک فرزند ماندہ ہست کہ نظام الدین
نام داشت و قاضی قادن را از دو فرزند عقب ماندہ ہست شیخ محمود و شیخ آدم کہ بہ بہلے خان
معروف بود و از نسل وے بقیہ ہست شیخ محمود اعظم عشیرہ خود بود و بسبیے از اسباب قضا
اختیار نکرد و باعمال سلطانیہ مشغول شد و دران میان گرم و سرد زمانہ ہر دو مقاسات نمود و
ظاہرا احوال وے صدیقیان رہتک بودند و ازدواج وے با فریدہ از بنات سادات سونی
واقع شد و شیخ احمد نتیجہ آن ازدواج آمد شیخ احمد در صغر سن از رہتک برآمد و با شیخ عبد الغنی
ابن شیخ عبد الحکیم نشو و نما یافت مشار الیہ او را با جگر پارہ خود ازدواج دادہ متکفل تربیت

فلان بجا نظر می آیند آنگاه شیخ منصور کس فرستاد که ما صلح کردیم برای این طفل والحمد از وی می
خواستند قبول کرد و بازگشت و نیز حضرت ایشان از دهقانی کلان سالی از دیار قاقین صیغ شکوه
بود که تعلقه شیخ معظم بود و شنیده بودند که یکبار قریب سی کس از قطاع طریق سواری این قریه را
غارت کردند و در آن وقت شیخ معظم نیز در آنجا بود و هیچ کس از اولاد و اخوان و ابناء اعمام ایشان
در آن وقت حاضر نبود ایشان را ازین حادثه خبر کردند و در آن وقت سفره آورده بودند
و طعام حاضر کرده هیچ عجلت و شتاب زدگی از ایشان ظاهر نشد و بنا فی تمام بدستور قدیم
از طعام فارغ شدند و دست شستند آنگاه گفتند سلاح مرا بیارید و اسپ مرا حاضر کنید چون سوار شدند
جماعتی از دو اقارب سلاح همراه ایشان بر آمدند همه را بازگردانیدند و فرمودند بسبب عجلت تمام نخواهم
رفت و شما چو تنگ اسپ من نخواهند رسید الا از وی را که در عدو سه همتائی اسپ بود با خود گرفتند
تا قوم را از آن گیر و دار که میان ایشان واقع شود خبر کند پس تاختند تا آن قطاع طریق را یافتند
که بمنازل خود در می آیند بکلمات غیرت انگیز آن جماعه را بمیدان آوردند آنگاه بیک تیر دو تن انداختن
شروع کردند چون دو سه تیر باین اسلوب مشاهده افتاد رعب عظیم بر دلهای آن جماعه مستولی شد و از
چهره خود مایوس شدند و فریاد بر آوردند که ما توبه می کنیم و از یاد در گذرانید شیخ فرمودند توبه شما
آنست که سلاح از خود بکشید و هر یکی دست دیگری بند و مواشی و سلاح و خیل خود را بی ازار
تا بهمان قریه رسید چنان کردند و بوصفی که در دین ایشان مقرر بود قسم موکد یاد کردند که دیگر این
قریه را بدر نگاه ندارند و از صواب دید شیخ تجاوز نکنند بالجمله شیخ معظم را از غلبه الکه سید الکونین
سون پتی که سیدی عالی نسب بود داماد گرفتند بحلیه فضل و علم متصف بودند و در پسر بوجود
آمدند شیخ جمال و شیخ فیروز و شیخ وجیه الدین شیخ وجیه الدین بکمال تقوی و شیء عفت
موصوف بودند حضرت والد قدس سره میفرمودند که والد من علیه الرحمة وظیفه داشتند که دو
سیپاره قرآن هر شبانه روزی تلاوت کنند آن را در حضر و سفر و مکره و منشط ترک نمی کردند
چون معمر شدند و قوت بصر ضعیف شد قرآنی بخط جلی همراه خود گرفتند و در سفر هیچگاه از ایشان جدا
نمی کردند نیز فرمودند که ایشان در زراعت کسی اسپ خود نمی آوردند اگرچه تمام لشکر در آن زراعت
می رفتند و در بعضی اوقات عدول از راه متعارف مستقیم می بود نیز می فرمودند در حرب
از حرب رحله ایشان گم شد و اسباب ماکل و مشرب مهیا نگشت رفیقان مواشی
قریه بغصب می گرفتند و می خوردند و ایشان از مثل آن تورع

درویشے بود از شہر سون پت لیس معمر و بزرگ بجہت استماع رازی که از او با ایشان رسیده بود و آن راز
این بود که گفتے پیر من که جد مادری من بود قریب ہنگام احتضار مرا با یکے از درویشان شوریده کار
به نزد خویش خواند تا القای نسبتی نماید و عطائے فرماید چون بخدمتش حاضر گشتم سری از
حقیقت این معامله بر زبان راند که بمجرد استماع آن درویش دوم دست از جان برافشاند و من
همچنان حیران و سراسیمه جان برجای بماندم حضرت والد ما با شوق استماع این سخن از وے
خواستند که بدربار او شوند بناگاه شیخ مذکور را بجہت مہمے از شہر مذبور در پیش آمد چون بشہر
رسید بکاروان سرائے نزول فرمود والد ما نیز در آنجا شدند بعد از معانقه و مجالسه خلوتے
در خواستند و التماس اظہار آن راز سربسته نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از
نزد شیخ بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلے صاحب دلی بود و از خلفا والد ما از ایشان
پرسید که استفسار آن فرمودند بلی مسأله بود که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما را نیم
و جان مشرب ماست یعنی این همه که می نماید واحد حقیقے ست که بعنوان کثرت نمودار گشت
لیکن چون آن درویش را لوحی بود ساده و این راز مفاجاة بگوش او سرنهاد حوصله اش
تحمل آن را بر نتافت و براه هلاکت شتافت و شیخ عبد الغنی چون عالم بود و صاحب تمکین و امثال
این راز خانه برانداز برجای بماند شیخ معظم بدرجه قصوے از شجاعت وغیره متصف بود
و وقائع عجیبه وی درین باب بیش از حد حصاست حضرت والد بزرگوار می فرمودند که شیخ منصور را
با یکے از راجها رزم افتاد و میمنه لشکر بشیخ معظم دادند وی دران وقت دوازده ساله بود حربے عظیم پیش آمد
و از هر دو جانب بسیارے مقتول شدند در آن میان گویند بشیخ معظم گفت که شیخ منصور شربت
شهادت چشید و سائر جیش منهزم شد عرق غیرت وے بحرکت آمد قصد رفتن پیش کفار کرد و در
اثنا هر که متعرض وے شد او را بجرح یا قتل بیکار ساخت بعد سعی بسیار تا فیل راجا رسید
مردے از صنادید کفر در آنجا مقابله نمود بیک ضربه شمشیرش دو نیم ساخت و راجه از وجود او
زهره آب انداخت مردمان بر وے هجوم کردند آن راجا همه را منع و زجر کرد و گفت که
که باین صغر سن چنین جوانمردے و جرات که از عجائب زمان است آن گاه هر دو دست
شیخ را بوسید و بنهایت حرمت تلطفے کرد و سبب این غضب پرسید گفت بمن
خبر رسید که والد من شهید شد قصد کردم که حمله کنم و باز نگردم تا رئیس کفار را کشته
یا کشته شوم راجا گفت آن کس دروغ گفته بود والد شما زنده است در اسلام وے

شمشیر سیه ساده سید افتاد و آنرا قطع کرد و دیگر باره شمشیر برداشت قصد سید حسین کرد والد من همان ساعت
بتعجیل تمام خود را بوی رسانیدند بضرب خنجر بدوزخش فرستادند از انجمله آنست که می
فرمودند در همان ناحیه روزی با سید حسین در رزمی حاضر شدند چون صف موافق و مخالف
هر دو کشیده شد رئیس کفار تنها بر اسپ سوار شمشیر حمایل کرده پیش آمد با آواز بلند ندا کرده که فلانم
درین معرکه تنها استاده ام اگر خواهید که بکشید بیائید اما شرط شجاعت آنست که سید حسین تنها با من
مبارزت کند سید را عرق هاشمی در حرکت آمد و اسپ خود را از صف برآورده بمقابله وی مشغول شد
آن کافر چابکدستی عجیب کرده بسرعت شمشیر انداخت سید حسین آن را بر سپر خود گرفت
آن شمشیر یک گل سپر را قطع کرد و دو گل دیگر باقی ماند چون آن شمشیر را بعنف تمام از آن سپر
بخود کشید سید از اسپ افتاد کافر دویده خود بر سینه سید حسین نشست و در فکر نحر وی شد
والد من در همان ساعت بوی رسیدند و بیک ضرب شمشیر حبل حیوة وی را کوتاه ساختند چون
از ان محل برخواستند و هر یکی بجای خود قرار گرفتند سواری دیگر شبیه اول پیش آمد و باواز بلند
ندا کرد که من فلانم برادر مقتول تنها پیش شما استاده ام هر که بخواهد گو بیا اما شرط شجاعت
آنست که قاتل برادر من با من مبارزت کند والد من بسوی وی متوجه شدند و بعد از ضربات
متخالفه بهاویه رسانیدند بعد از ساعتی سواری سوم همان هیئت و صورت پدید آمد مثل همان
مبارزت طلب کرد والد من باز متصدی مقابله شدند آن کافر هر دو ساعد ایشان را بگرفت
و خواست که بر زمین افگند یا بر اسپ خود فراز کشد ایشان امتناع می کردند و مزاحمت می نمودند
آخر دیدند که کافر قوی تر است بطریق خداع گفتند بان فلان این کیست از عقب این کس و آنجا
هیچکس نبود کافر روی خود را باز پس کرد و دران فرصت قوی بازوی او فی الجمله ضعیف
شد خود را از دست وی خلاص کرده بخنجر او را بسقر فرستادند بعد این مبارزت هزیمت بکفار
افتاد و لشکر اسلام مظفر و منصور بدائره خود آمد بعد سه روز ازین واقعه پیرزنی
آم ایشان پرسان پرسان بخیمه ایشان آمد و گفت من والده آن سه مقتولم می دانستم که از
فرزندان من هیچکس در جهان شجاع تر و قوی تر نیست و رحمت خدا بر تو باد که از همه بهتر بوده
بجای ایشان ترا فرزند گرفتم آرزوی من آنست که مرا مادر خود خوانی که در قریه من چند
باشی تا ترا بسر بینم و از مقتولان تسلی یابم ایشان خادم خود را فرمودند که اسپ مرا
زین کن روپیش جماعت از اقربا که برایشان بودند بالغ آمدند و گفتند عجب است مثل شما

کردند چون دو سه فاقه کشیدند و قوت بر سقوط مشرف شد رزاقیت رزاق حقیقی جل شانه درین
صورت ظهور فرمود که بحسب اتفاق چنانکه در وقت فکر مے باشد زمین را بچاپاک کافتند از ان
جا نخود بقدر قوت ایشان پیدا شد چون لفظ یعنی عنها صاحبها بود آنرا شستند و پاکیزه
کردند و مبلول ساختند و تناول نمودند و نیز مے فرمودند که معامله که والد من علیه الرحمة با خدم
وحشم و علاقه فروش وغیره آن میکردند بوجهی از رفق و انصاف بود که از متقیان روزگار کم
دیده میشود و نیز مے فرمودند که در سفرے والد من علیه الرحمة ازین بعضے شواهد ولایت مشاهده
کردند و بیعت نمودند و باشتغال صوفیه مشغول شدند و تقلیل کلام و اعتزال از صحبت انام پیش گرفتند
و این بوجهی از ایشان ظاهر شد که از صوفیه زمان دیده نشد کاتب حروف گوید که شیخ مظفر سلکے
ارتباط ایشان با مخدومے و سید شیخ ابو الرضا محمد روایت می کردند و در نسبت که از هر دو مشرب عذب
سیراب شده باشند و از هر دو منبع زلال فیض یافته حضرت والد قدس سره حکایت صحبت
ایشان بسیار ذکرے فرمودند چندے از ان باب درین کتاب مے نویسیم که تنبیهی شود
اهل این خاندان را برکت آداب اخلاق فاضله و انما الاعمال بالنیات از ان جمله آنست که میفرمودند
که چهار ساله بودم که ایشان همراه سید حسین که یکے از شجاعان این زمان بود بجانب تقبه
دامونی وغیره از زمین مالوه متوجه شدند و مرا با خود گرفتند آنجا کافرے بشجاعت و ثبات قلب
موصوف و معروف یعنے و فساد پیش گرفت بعد از بسیار بملاقات سید حسین آمد چنانچه
خواستند که بے یراق مجلس آرند وے باین معنے راضی نشد چون قیل و قال درین باب از
حد متجاوز گشت سید حسین گفته فرستاد که شما سپاهیه اید و جماعه کثیر آید شرم میکنید از
که یک کس را بے یراق در مجلس خود نمی گزارند و سید حسین ازین کلمه متاثر شده حکم کردند که
متعرض یراق وے نشوند مے فرمودند که مرا صورت بشاشت وے امروز در مخیله حاضر است
و ورق تنبول مے خورد و آهسته آهسته میخرامید گویا در مجلس شادی مے آید چون والد من
علیه الرحمة او را دیدند فرمودند این شخص البته درین مجلس دست برد خواهد کرد و بتعجیل مستعدی
طلبیدند به من اشارت کردند که این طفل را بجاے بلند ایستاده کن و تا درین دار و گیر صدمه نرسد
برسد چون نزدیک آمد از محل سلام تقدم کرد حاجب گفت از همین مسافت سلام
کن و پیش مرو بگفته حاجب التفات نکرد و گفت که مے خواهم که پاے سید را به بوسم تا کفارت
ذنوب من باشد چون نزدیک تر رسید شمشیر بر سید حسین انداخت سید حسین بتعجیل تمام یک

انداخت آنرا بدست چپ بگرفتند و بدست راست طپانچه زدند منکوس بر زمین افتاد بیهوش
شد خادمے را فرمودند که او را برسنی مقید کنند و اسپ و خنجر او را از طویله او برآورد و بعد ساعتی بهوش
آمد فرمودند آن لاف و گزاف تو کجا رفت گفت من هیچ تقصیر نکرده ام دست شما پیش از دست من بحرکت آمد
و شدند قوی این رسید بیهوش افتادم تقصیر من درینجا چیست فرمودند نیک میگوئی خادم را ازین اشارت کردند
که رسن از وی بکشاید و خنجر وی بدست وی دهد آنرا بگرفت و خواست که حمله کند رعشه بر جوارح او افتاد و نتوانست که کرد
حضرت این واقعه بچشم خود دیده بودند و از انجمله آنست که حضرت ایشان میفرمودند قوت قلب والد
من تا آن حد بود که در بعض حروب مقاتله عظیم افتاد و از جانبین جماعه کثیر مقتول شدند و باخر نصرت
مسلمین بظهور آمد چون امیر مسلمانان بدائره خود رسید شبانگاه جمعی از اعیان عسکر او بحضور او در کمیت
مقتولان مناظره کردند هیچکس سخن گفت ایشان گفتند که بخاطر من میرسد که مقتولان جانبین در معرکه
دو صد کس باشند یا پنج کس زیاده ازین یا پنج کس کم ازین و آنانکه در هزیمت و فرار کشته شدند حال ایشان
معلوم نیست حاضران استبعاد کردند بخاطر ایشان از استبعاد آنجماعت تردد خطور کرد و خواستند
که بحقیقت حال مطلع شوند از ان مجلس بهیئت کسی که برای قضای حاجت برخیزد برخاستند و
دران شب تاریک که ابر و رعد هم بود براه معرکه گرفتند و باحتیاط تمام آنها را شمردند دران میان دست
ایشان بمجروحے افتاد که رمقی از حیات وی باقی مانده بود و بجهه کردار ایشان او را تسکین کردند و نام
خود او را یاد دادند بعد از ان بخاطر ایشان رسید که بعض مقاتله در وسط دیه واقع شد آنرا نیز
باید دانست و در مواضع احتمال تجسس بلیغ کردند درین اثنا دست ایشان بر بزیر پالہ افتاد که
وقت جنگ بگوشه پنهان شده بود و از وے نیز صیحه سر شد بود ظاهر شده و را نیز تسلی دادند و
نام خود او را یاد دادند بیقین شد مقتولان موافق گفته ایشان بر آمد پیش لشکر رجوع کردند و آن مجلس بحال
هیئت یافتند و آنچه کرده بودند بر ایشان ظاهر نشد و ند استبعاد آن قول زیاده تر شد و آن کسی قریب
صد کس را باشعله های شمع کرد تا مقتولان را شمار کند و آن دو کس را بیابند از ین جماعه از هزیمت افتاده
و بمکان نمی توانستند که بروند تا آخر رفتند شمردند و آن دو کس را آوردند موافق قول ایشان ظاهر شد
و آن دو بنام ایشان اطلاع دادند و امثال این وقایع ایشان ازین قسم بسیار اند و القلیل ینبئ
عن الکثیر والغرفة تنبئ عن النهر الکبیر ایشان را با حکم باپه شیخ رفیع الدین محمد بن قطب العالم
بن شیخ عبد العزیز ازدواج افتاد و سه فرزند بظهور آمدند مخدومی شیخ ابوالرضا محمد و مخدومی
شیخ عبد الرحیم و مخدومی شیخ عبد الحکیم حضرت ایشان میفرمودند که والد من شیخ عبدالرحیم نام نهاده اند

مرد غافل برین حرکت اقدام نماید ایشان از منع آن جماعه حسابی نگرفتند آن جماعه بسبب چنین حیلها
شدند بسبب چنین تجمل تمام در خیمه ایشان آمده بیان مدرکه ایشان را از آن سمت بازداشت
چون هیچ علاج ندیدند آن عجوزه را طلبیدند و گفتند یا عجوزه این قوم مهلتی گذارند که همراه تو روم
اما بعد چند روز بقریه تو خواهم آمد بعد چند روز چون یاران غافل شدند سوار شده بخانه آن عجوزه
رفتند آن عجوزه بمحبت و اخلاص و تعظیم چنان پیش آمد که از والده حقیقیه متمیز نباشد حضرت
ایشان فرمودند که من بارها بخانه او رفتم او را جده میگفتم و وے در شفقت دقیقه فرو نمی گذاشت
بلکه من جده خود را ندیده بودم در صغر سنی دانستم که مرا بجز این عجوزه جده دیگر نیست و از آنجمله
آنست که میفرمودند که عالمگیر بادشاه شد برادرش شاه شجاع بطرف بنگاله خروج کرد عالمگیر
بمحاربه وی متوجه گشت و ایشان نیز در عسکر عالمگیر بودند و محاربه قوی واقع شد و هر دو عسکر
خسته شدند و در آخر وقت فیل مست از جانب شاه شجاع بر عکس عالمگیر حمله کردند و بعقب هر فیلی جوقی از زره
پوشان چون این صورت بظهور آمد تفرقه در عسکر عالمگیر افتاد و هر کسی بطرفے رفت و حوالی فیل عالمگیر باقی
نماندند الا اندکے دران وقت والدم علیه الرحمة داعیه پیدا شد که بر یکی از آن فیلان حمله کنند و رفیقان خود را
گفتند که این وقت جان دادن است استقامت درین محل از هر کسے نمی آمد از شما هر که تخلف
خواهد از جانب من در حل است اکثر رفقا تخلف کردند غیر چهار کس که والد من از سپاهی ایشان ر
فقا و برداشت عنا تفرس کرده بارها میفرمودند که اگر کسے از رفیقان ما در محبتی ما شریک باشد
این چهار کس خواهند بود من جمله ازین چهار کس شکار بند ایشان را محکم گرفتند و بر خود قرار
دادند که هر جا ایشان باشند ما نیز همان جا باشیم بعد از آن بر فیلی که زیاده تر طغیان میکرد حمله
کردند و صبر کردند حالانکه فیل خرطوم خود را بجانب ایشان برداشت و خواست ایشان را
از اسپ برگیرد یا بفگند آن ساعت ایشان بیک حربه شمشیر خرطوم او را از جانب تحت قطع کردند
فیل آوازی منکر کرده بگریخت و ضرر او بر جوق او افتاد و این اول فتح بود و عالمگیر این معامله را
بچشم خود دید و بعد فتح خواست که منصب ایشان زیاده کند استغنا ورزیدند و قبول نکردند و از آنجمله
آنکه می فرمودند که یکبار سید شهاب الدین را از جهة بادشاه محاسبه پیش آمد ایشان کفیل او
شدند و چون وے در اداے مبلغ تساهل کرد و مطالبه با ایشان متوجه شده درین باب با وے
سخن گفتند گفت با من هیچ زر نیست شمشیر حاضر است تبسم کردند و گفتند شمشیر گرفتن
آسان است و از عهده او بیرون بر آمدن مشکل است حمیت وے بحرکت آمد و خنجر بر ایشان



الحمد لله المنعم الوهاب علی نعمه التی خرجت عن العد والحساب وصلی الله علی خیر
من اوتی الحکمة وفصل الخطاب وآله واصحابه خلاصة اولی الالباب

اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که این کلمه چند است مسمی بالنبذة الابریزیه فی الطبقة العزیزیه
در نشر احوال شیخ عبد العزیز دهلوی واسلاف واخلاف ایشان قدست اسرارهم وایشان جد اعلی
حضرت والد بزرگوار اند از جهت والده ایشان والحمد لله **شیخ طاهر** وطن اصلی ایشان اچه ملتان
است وایشان از اولاد اعیان آنجا بودند میگویند در صبا حال بسیر وشکار میگذرانیدند وآن اشتغال از
تحصیل علم مانع آمده بودند تا آنکه روزی خواهر ایشان از ایشان معنی آیتی از کتاب الله درخواست جواب آن
حاضر نشد این حادثه سلسله جنبان غیرت ایشان گشت مصحف گرفته از وطن مهاجرت کردند وهر جا که میرسیدند
استفاده می نمودند چون به تهانیسر رسیدند تفسیر آن آیة نوشته فرستادند بعد ازان تحصیل علم ایشان ابلده بهار
که مجمع علما بود آورد ودر اثنای مناظره تحصیل ریاضات نیز بظهور پیوست بعد تحصیل علم قاضی بهار فضحا
وفضل ایشان را مشاهده کرده صبیه خود در عقد ایشان درآورد وازان باز ناحیه پورب اقامت گاه
ایشان شد وایشان را ازان زوجه سه فرزند بظهور آمدند ودر آخر عمر شیخ با فرزندان خویش شهر جونپور
اقامت اختیار کرده بهمانجا وفات یافت وقبر ایشان همانجاست یزار ویتبرک به **شیخ حسن** بزرگترین فرزندان شیخ طاهر
بودند در نه سالگی حفظ کتاب الله حاصل کردند ودر هژده سالگی کتب متداوله تحصیل نمودند وبدرس مشغول شدند وازایام طفلی آثار
طلب از وی ظاهر میشد ومعتقد درویشان می بود تا آنکه خطبه عظمت سید حامد راجی شاه منتشر شد شیخ حسن بطریقه

در سجده ازان سجدات مکث طویل واقع شد چندانکه گمان کردم که روح ایشان از
جسد ایشان مفارقت کرده و چون بافاقت آمدند ازان مکث طویل استفسار کردم گفتند
غیبتے واقع شد و آنجا بر احوال خویش که شهید شده بودند مطلع شدم و درجات و مثوبات
ایشان مرغوب من افتاد از جناب حضرت حق سبحانه طلب شهادت کردم و الحاح از حد
گذرانیدم تا آنکه استجابت بر من منکشف گشت و بجانب دکهن اشارت شد که جائے
شهادت آنجاست بعد ازین واقعه باوجود آنکه نوکری ترک کرده بودند و ازان شغل نفرتے
پیدا کرده بودند باز از سر نو اسباب سفر بهم آوردند و اسپ خریدند و بجانب دکهن
متوجه شدند وطن ایشان آن بود که سیوارا که در آنوقت ملک کفار بود از وے بنسبت
خاصی مسلمین بخیریتها بوجود آمده بود خواهد گشت چون ببرهان پور رسیدند بر ایشان منکشف
شد که موضع شهادت را عقب گذاشته اند از انجا رجوع کردند در اثنا راه با بعض تاجران
که بصفت صلاح و تقوے متصف بود عقد موافقت بستند و از راه قصبه هنڈیا
خواستند که به هندوستان آیند روزے دران اثنا پیرے کہن سالے پیش آمد که افتان و
خیزان مے رفت بر حال وے رحم کردند و مقصد وے پرسیدند گفت میخواهم به دهلی
روم فرمودند هر روز سه فلوس از ملازمان ما مے گیر۔ و آن پیر جاسوس کفار بود چون در
سرائے نوتیڑا رسیدند که از آب نربده دو سه منزل بطرف هندوستان است جاسوس
اخوان خود را خبر کرد۔ جماعت کثیر از قطاع الطریق بسرائے آمدند و ایشان دران وقت
بتلاوت مشغول بودند و سه کس ازان جماعت پیش آمدند که وجیه الدین کدام است
چون شناختند گفتند با شما هیچ کارے نداریم و میدانیم که با شما هیچ مال نیست و شما را بیکے از
جماعت ما حق نمک است اما این تجار و فلان متاع با خود دارند ایشان را نمیگذاریم چون ایشان را
علت غائیه این سفر در نظر بود بترک آن رفاقت راضی نشدند و در صدد مقاتله آمدند و دران میان
بیست و دو زخم با ایشان رسید و در زخم آخر سر ایشان از جسد جدا شد معه هذا تکبیر گویان
یک غلوه سهم تعاقب کفار کردند بعد ازان زنے این حال دید بشگفت آمد آنگاه افتادند و همانجا
مدفون شدند۔ حضرت ایشان میفرمودند که آخر همان روز متمثل شدند و مواضع جراحات نمودند
چیزے بثواب ایشان صدقه دادم و نیز میفرمودند که می خواستم جسد ایشان را نقل کنم روزے
متمثل شدند و ازان معنی منع کردند و اخبار تمثل ایشان زیاده از حد احصاست ۞ تمام شد

پهلوی پدر بزرگوار خود در جهندل آسوده است. خلفاء ایشان بسیار ند که بمرتبهٔ کمال و تکمیل رسیده اند از انجمله شیخ امان الله پانی پتی و شیخ عبد الرزاق جهنجهانی مشهور ترین مشایخ این ناحیه اند
شیخ عبد العزیز در ۲۳ ساله بودند که والد بزرگوار ایشان آنجهانی شد و فیض باطن باشاره شیخ قاضی خان ظفرآبادی که خلیفه شیخ حسن و صاحب استقامت و کرامت و زهد و تجرید و ریاضت و تاثیر صحبت بود حواله کرد شیخ حسن لیکن پیشتر رسید از جناب سید محمد بخاری ولد حاجی عبد الوهاب بخاری تحصیل علم کردند و از خدمت حاجی عبد الوهاب بخصوص استفاده کرده خرقه سلسله سهروردیه پوشیده و حاجی خرقه از سید راجو قتال که برادر خورد مخدوم جهانیان و بسیار معمر شده بود پوشیده و ایشان از برادر خود مخدوم جهانیان. و نیز از شیخ رکن الدین ابو الفتح پوشیده اند و سند ایشان مشهور است و حاجی عبد الوهاب صحبت شیخ عبد الله قریشی نیز بسیار یافته. بعد از ان شیخ قاضی خان شیخ عبد الله پسر خود را فرستاد و آن حواله را یاد داد و گفته فرستاد که من می آمدم لیکن طلب شرط است شیخ عبد العزیز بحکم این حواله متوجه ظفرآباد شد و چون آنجا رسید آنچه داشت از زر و جامه و اسپ همه در راه خدا صرف کرده به تجرید تمام سه سال ریاضات کشید و بمرتبه ارشاد و تکمیل رسید آنگاه باجازت شیخ قاضی خان بدهلی باز آمد و مؤسس قوانین ارشاد گشت و درین وقت در خدمت سید ابراهیم ایرجی مدنی استفاده علوم تصوف کرد و خرقه قادریه پوشید و سید ابراهیم ایرجی در فنون علم کامل بود و برکات اکثر خانوادها جمع کرده بود اما نسبت قادریه بروی غلبه داشت و خرقه قادریه از شیخ بهاؤ الدین قادری پوشید بالجمله سیرت شیخ عبد العزیز ریاضت و مجاهده بود و آنچه بر خود در ایام صبا لازم کرد تا آخر وقت در عمل آورد و قضا نمود و در اتباع طریقه سلف دقیقه فرو گذاشت نکردی و در حفظ آداب مشایخ نهایت سعی و کوشش داشت و در اعانت حاجتمندان نهایت سعی می فرمود و در تواضع و انکسار و شکست نفس و حلم و بردباری و صبر و رضا و تسلیم و سائر اخلاق محموده یادگار مشایخ چشت بود. واقعه وفاتش ششم جمادی الثانی فی سنه خمس و سبعین و تسع مائة ۹۷۵ بوقوع آمد و ختم بر این آیت شد فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون این فقیر در مجموعه شیخ یحیی جنیدی نظر کرده بخط شیخ عبد العزیز سلسله قادریه مرقوم بود تبرکاً نسخه آن بعینه نقل میکند. بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی هدانا الی سبیل الرشاد و امرنا باتباع الحق و السداد و الصلوة

که شخص نوعی از امتحان حال باشد بدیدن سید رفت و در لقاء اولی بموجب جاذبه ازلی بارادت
سید در آمد و سید حامد راجی شاه از اعیان مشایخ وقت و خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوری بود و شیخ
حسام الدین جامع شریعت و طریقت و از اعیان مشایخ چشتیه و خلیفه شیخ نور قطب العالم بود
و شیخ نور قطب العالم از مشایخ هندوستان ست و صاحب عشق و محبت و ذوق و شوق و تصرف
و کرامت و ریاضات و مجاهدات بود و خلیفه والد خویش شیخ علاء الحق ابن اسعد ست که جامع علم
ظاهر و باطن بود و مرجع عوام و خواص و مشهورترین مشایخ ناحیه بنگاله و لوریست و او خلیفه شیخ
سراج الدین اودهی ست که از اواخر خلفاء شیخ نظام الدین ست قدس الله تعالی اسرارهم میگویند که شیخ الهداد
شارح هدایه و عقولان شریک درس و جلیس و انیس شیخ حسن بود از اقدام شیخ حسن بر متابعت و متابعت
سید استبعاد کردند زیرا که سید از علم بلکه چندان بهره نداشت شیخ فرمود که حجاب از علم باید که بصحبت
سید روند و هر اشکال که بخاطر رسد سوال کنند اگر جواب با صواب حاصل شد اعتقاد باید کرد و مرید باید
شد و الا خیر هم چنان کردند بعضی ازان را در راه مشکل حل شد و بعضی را بدیدن جمال پر انوار سید و
دیگرا را بشنیدن کلام پر اسرار آخرهم بر لقاء ارادت در آمدند. بالجمله شیخ حسن مدتی بارشاد طالبان
دران سرزمین مشغول بود بعد ازان بتقریب استدعا سلطان سکندر که اعدل سلاطین دهلی بوده
است بدهلی تشریف آورد و در کوشک بجنبیدل اقامت اختیار کرد و دهلی نجا و بیعت حیات سیر و مقبول شد
میگویند فتح خان پسر سلطان سکندر معتقد شیخ بود و اتفاق داعیه یعنی بخاطرش رسید و امرا مملکت با او
متفق شدند چون با شیخ مشورت خواست ازان کار منع فرمودند و بتدارک امن از آنچه و نظر داشت و او ازان
قضیه سبب اعتقاد سلطان گشت و نیز میگویند که چون شیخ بدهلی رسید بادشاه در سلام بعض از کمالات
شیخ مطلع شد و اکثری اعتقاد او را او بالا ساخت رحلت ایشان در سنه تسع و تسعمائه واقع شد و در
حال وجد داشتند و این رباعی در مجلس ایشان مذکور میشد رباعی ای ساقی ازان می که دل
و دین من ست؛ الخ - مفتاح الفیض در علم سلوک یادگار شیخ ست - شیخ چهار پسر گذاشت ازان
جمله از دو کس نسل ماند شیخ محمد المعروف بابخیالی و شیخ عبد العزیز - شیخ محمد خیالی خلف صحیح شیخ
و شعر لطیف و ریاضت قوی داشت مرید والد خود بود لیکن ارتباط وی بسلسله قادریه بود و از پنجاب
آمد در حرم مدینه سالها بریاضات شاقه گذرانید بار دوم که حاجی عبد الوهاب بخاری بزیارت حرمین
رفت باو مژده رسانید که خاتم نبوت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مرا بدین
معامله نموده اند که این شیخ زاده هندی مدتی بدشواری گذرانید اکنون او را به هندوستان

عنهم فهو من سید المرسلین وخاتم النبیین حبیب رب العالمین محمد بن عبد الله صلی الله علیه
وآله وصحبه الطیبین الطاهرین وهو قال ادبنی ربی فاحسن تادیبی. انتهی کلامه
وحضرت شیخ عبد العزیز را پسران بودند از انجمله **شیخ قطب العالم** بزیادتی فضل وعلم ودانش وجود وسخاوت
ومستغنی بود میگویند در مبدا حال از طریقه جد خود سماع وسائر اوضاع صوفیه معرض بود وبران انکار میکرد چنانکه روزی
در بعضی مجالس شیخ عبد العزیز قدس سره که متوجه شدند وسبب توجه بیخود گشت حاضران گفتند الحمد لله
که ایشان احوال معتقد صوفیه خواهند بود واز انکار باز خواهند آمد شیخ فرمود انکار وی بغایت مستحکم
است وزبان طلب وی نرسیده است چون ازان بیخودی افاقت حاصل شد حاضران ازان کیفیت سوال
کردند فرمود چیزی خواب مانندی بود چه اعتبار دارد چون شیخ عبد العزیز برحمت حق پیوست شیخ نجم الحق
که اعظم خلفای شیخ بود بزیارت مرقد شیخ خود وتعزیت ماتم زدگان آمد چون از زیارت فارغ شد خواست
که ازان بقعه بیرون رود دید که شیخ قطب العالم درس میگویند بجانب ایشان بنظر التفات نگریست و
تبسم کرد وسوار شد پالکی ایشان وشعلهٔ عشق تیز رفته بود که قلق وبیقراری در شیخ قطب العالم ظاهر شد وآن کیفیت
ساعت بساعت زیاده میشد تا آنکه افتان وخیزان پیاده بسوی شیخ نجم الحق متوجه شد واز ایشان اخذ طریقه کرد
وبعد ازانکه خواجه محمد باقی قدس سره بنشر طریقه نقشبندیه مشغول شدند شیخ قطب العالم بسیار بخدمت
میرسید وفیض صحبت که محمد درین طریقه همان ست حاصل میکرد واگرچه در مبدا حال خواجه محمد باقی بخدمت شیخ
تلمذ کرده اند ودر خانقاه ایشان مدتی مجاورت نموده اند حضرت ایشان میفرمودند ایام که خواجه محمد باقی در
خانقاه ایشان بودند شیخ را وقت نیم شب منکشف شد که نصیب خواجه در بخاراست همان ساعت پیر
آمدند فرمودند شمارا مشایخ بخارا می طلبند همین ساعت روانه شوند ودران خرقه حاضر بود دیگر
آزاری همان از زعنایت کردند خواجه آنرا برسم دستار بر سر بستند وهمان ساعت بعزم بخارا متوجه شدند وانجا خواجه
امکنکی را یافتند انچه یافتند شیخ قطب العالم را پسران بودند اکبر وافضل ایشان **شیخ رفیع الدین محمد**
است جامع بود میان علم ظاهر وباطن در کتب تصوف رانیکو میدانست وبر بیان مراد قوم قدرت تمام
داشت نخست از والد خود طریقه چشتیه وقادریه اخذ کرد وصحبت شیخ نجم الحق را نیز دریافت بعد ازان بغیبت
والد خود صحبت خواجه محمد باقی را التزام نمود وآن کیفیت برایشان غالب آمد حضرت ایشان
میفرمودند که التفات خواجه بنسبت شیخ رفیع الدین محمد زیاده از حد بود وانچه شیخ عرض میکرد خواجه
البته اجابت میفرمودند لهذا یاران خواجه شیخ را معشوق خواجه گفتندی ونیز میفرمودند که بعد از
وفات یافتن شیخ خواست که با صبیه شیخ محمد عارف بن شیخ عضد الدین اعظم پوری تزوج کنند از خواجه

على نبيه النبيه محمد واله اولى الولاية والارشاد وصحبته الاكرمين الاكملين الامجاد
وبعد فيقول العبد تراب اقدام خدام اهل بيت النبي عليه الصلوة والسلام — فرقم
ناچيز عبد العزيز بن حسن نصره الله بعيوب نفسه وجعل يومه خيرا من امسه ان الاخ
الاعز الاكرم العالم العامل افتخار الافاضل والاكامل سلالة الاولياء قدوة
الاصفياء شيخ يحيى بن شيخ معين الدين خالدي جعله الله تعالى من اهل صفوته و
اصطفاه لخلوص محبته وكمال معرفته لما تشرفنا بشرف حضوره وصحبته وتقرر لدي
رسوخ اعتقاده ومحبته عقدت معه عقد الاخوة الدينية والبسته خرقة المشائخ الصوفية
قدس الله تعالى اسرارهم ونور اضرحتهم وانا بسته بطريق الارشاد والوكالة والنيابة و
الاجازة والخلافة من شيخي ومرشدي ومحمدي وسيدي وسندي سيد السادات منبع
السعادات سيد ابراهيم بن محب بن عبد القادر بن مرتضى الحسيني القادري سلمه الله
تعالى وشيخي ومرشدي المشار اليه لبس من شيخه ومرشده ابي البركات بهاء الملة والدين
ابراهيم الانصاري القادري افاض الله علينا شآبيب بركاتهم وشيخه ومرشده
المشار اليه لبس من شيخه السند قطب الوقت ابي العباس احمد بن حسن الجبلي المغربي
الشافعي وهو من ابيه السيد السند الشريف السيد حسن وهو من ابيه السيد الشريف
موسى وهو من ابيه السيد السند الشريف علي وهو من ابيه السيد السند الشريف محمد
وهو من ابيه السيد السند الشريف حسن وهو من ابيه السيد الشريف محمد صنو احمد
وهو من ابيه السيد الشريف محي الدين ابي نصر وهو من ابيه السيد الشريف ابي صالح وهو
من ابيه السيد الشريف عبد الرزاق وهو من ابيه القطب الرباني والغوث الصمداني محي
الملة والدين ابي محمد عبد القادر الحسني الحسيني الجيلاني وهو من شيخه ابي سعيد علي
المخرمي وهو من شيخه الامام ابي الحسن علي بن محمد بن يوسف القرشي الهكاري وهو من
الشيخ ابي الفرح يوسف الطرسوسي وهو من الشيخ عبد الواحد بن العزيز التميمي وهو من
ابي بكر الشبلي وهو من سيد الطائفة جنيد البغدادي وهو من سري السقطي وهو من معروف
الكرخي وهو من ابي سليمان داود بن نصر الطائي وهو من الامام علي بن موسى الرضا وهو اخذ العلم
والادب من والده الامام موسى الكاظم وهو من والده الامام جعفر الصادق وهو من والده الامام محمد الباقر
وهو من والده الامام زين العابدين وهو من والده الامام حسين وهو من والده الامام علي بن ابي طالب رضي الله

توبه بيد تشير و رسيد شيخ فرمود تو اتی ندارد این زن خود مبتلا شده چند روز به بدبختی
گرفتار بوده اند آن مردم اهل قیمت نادم شدند و از ان خوض توبه کردند و نیز میفرمودند که خانعالم از امرا
آن زمان معتقد شیخ بود و باغی قریب خانه وے شخصی فقیر و ضعیف وارد شد نهایت مهذب از صحبت اشتا
و دنیا بغایت نفور و کلام وی همه قال الله و قال الرسول خانعالم اعتقاد تمام نسبت بوی بهم رسانید شیخ رفیع الدین
محمد از دیگران و را در آن بوستان گذری واقع شد و آن شخص را دیدند و بخانعالم گفتند این مار سیاه است ازو محترز باش
خانعالم گمان کرد که این کلمه از حسد صادر شده بدان التفات ننمود و بعد چندے بادشاه خانعالم را به سفارت ایران تعیین کرد
و آن سفر را مبلغی میبایست که بدست وے نبود و ازین جهت متحیر شده گشت آن فقیر سراسیمگی و تفطن کرده سبب آن
پرسید چون قصه تمام ها شنید مشفقانه پیش آمد که علاج آن با من ست اکسیر میسازم که از وزر خالص ساخته میشود
خانعالم مغرور شد مبلغ کثیر زیاده از آنکه میبایست بدست وے داد تا اسباب آن آماده سازد و بحیل عجیبه تمسک نمود این
همه را بغاوت برد و بعد چندے خود نیز متحقق شد هر چند جستند نیافتند از آن خطره فاسد خود نادم شد و بعد از
رجوع از آن سفر حافظ محمد حسن نبیی خانعالم همی را دید لشره بروت تراشیده که کلام وے همه بان سو نکرت
بود بشناخت که همان قزاق است بانواع تعذیب مبتلا ساخت بآخر اقرار کرد و قدرے از آن مال
پیدا شد و باقی بدست نیامد حضرت ایشان میفرمودند که خانعالم در خواب دید که بخدمت بزرگے رسیده
است و بیعت کرده وے همه صناعه تصویر میدانست علی الصباح شکل آن عزیز بر صفحه تصویر کرد و بخدمت
حضرت خواجه محمد باقی فرستاد و تعبیر واقعه پرسید حضرت خواجه گفته فرستادند که با این عزیز رابطه
ایم با وے ارتباط بیعت درست باید کرد آنگاه شیخ رفیع الدین اشارت فرمودند تقریب ارتباط وے بخدمت
ایشان این بود و استماع افتاد که یکبار جماعه از قطاع الطریق خواستند که خانه شیخ رفیع الدین را نقب
کنند باین عزم بیسافه دو سه نیز بیتاب بایستادند و یکے را پیشتر فرستادند تا راه آمد و رفت شناسد و از
چگونگی اهل خانه اطلاع آرد و آن جاسوس چون بخانه ایشان رسید نابینا گشت و هر طرف دست و پا زدن
گرفت چنانکه از حس وے بیدار شدند و چراغ گرفته همه اهل خانه حقیقت حال دانستند شیخ از غایت کرم
پیداشت گفت متعرض حال وے نشوید و بگویید که بر و گفت چگونه روم که بصارت ندارم و نه قوت رفتن
شیخ بر سر وے آمد و عصا خود را بچشم وے رسانید تا ببرکت آن از آن جهالت خلاص شد بجماعه خود پیوست
و گفت این معامله دیگر است غیر آنچه خیال کرده آیید همه نادم و خاسر بازگشتند و من بعد مزاحمت از آن
جماعت بایشانیان نرسید حال آنکه خانه ایشان بر طرف شهر بود و عمارت پخته نساخته بودند و
تمول ایشان شایع بود و حرز نداشتند تمام شد

قدم رنجه دران مجلس حضور و خواست کرد خواجه عذر معذرت آوردند شیخ گفت اگر خواجه قدم رنجه
نمی کنند من نیز بآن حضرت نمیروم خواجه لاچار شدند و باشتطلم بود رفتند صوفیه آن ناحیه
چون مقدم خواجه شنیدند همه بیخ آمدند و در دولتخانه صد کرده کم کسی باشد از صوفیه که دران
صحبت حاضر نه شد مجلس عجب که هرگز مثل آن مسموع نه شده منعقد گشت کاتب حروف گوید
والده حضرت ایشان از بطن همین زوجه است ونیز مشهور بودند که از شیخ بزرگوار شیخ احمد
سهرندی بنسبت خواجه شطحی صادر شد گویند آنرا بخدمت خواجه نقل کردند برآشفتند و آثار قهر
از جبین ایشان ظاهر شد اینجا رشته افتاده بود آنرا برداشتند و به قوت بران گره زدند شیخ
که رشته اسامزاج خواجه بود آن رشته را باحتیاط برگرفت و با خود داشت بعد چندی شیخ احمد
سهرندی بقبض شدید مبتلا شدند و در تفحص سبب آن افتادند چون حقیقت کار روشن شد بدهلی
آمدند و از یاران خواجه دران باب شفاعت خواستند هیچ کس بران معنی اقدام نه کرد ما را محل
مبالغه در خلاف مرضی خواجه نیست لیکن معشوق خواجه هرچه تواند کنند شیخ احمد به شیخ رفیع الدین
رجوع کردند شیخ آن معنی را باسلوبی شایسته در خلوتی بعرض خواجه رسانیدند و بعد
لیت و لعل بسیار بر رفع آن وحشت آوردند خواجه فرمودند چه کنم آن رشته گم شده شیخ
آن رشته را حاضر کرد و بحضور خواجه آن گره بکشاد همان ساعت قبض ایشان به بسط متبدل شد
و مقصود حاصل آمد ونیز مشهور بودند که شیخ فرید بخاری که از اعاظم امراء آن وقت بود و جامع بود
در میان نجابت و صلاح و اعتقاد مشایخ صوفیه عمارتی ترتیب داد کاروان سرای مشهور
با دیگری والله اعلم و بعد فراغ آن ضیافتی کرد و مشایخ شهر را دعوت نمود شیخ رفیع الدین
محمد نیز حاضر آمد چون زمزمه سرود آغاز شد شخصی را از اهل مجلس حال متغیر گشت و نعرها مستانه
و رقصی و خروشی از وی ظاهر شد حاضران همه بتواضع او برخاستند شیخ از جای خود حرکت
نکرد و بعض حاضران این را محل بحث گرفتند و با یکدیگر آهسته گفتند که خلاف طریقت کرد
شیخ فرید چون اختلاف و دفیعه ایشان دید بعد سکون آن صاحب وجد از شیخ سوال کرد که
سبب تواضع نکردن صاحب وجد چه بود شیخ گفت هم ازین شخص سبب تغیری استفسار
کنید عذر واضح خواهد شد شیخ فرید او را نزد یک خواند و سبب رقص و نعره پرسید گفت من
مذاقم زن من و وسه وزیست که مرده است و مرا ازین جهت در خاطر غمی و حزنی مضمر بود چون
استماع این نغمات کردم آن حزن روشن تر گشت و قلق و تغیری در من ظاهر شد و آخر آنچه

شیخ کمر بسته در اندک زمان دانشمند نامدار ساخت و نیز استماع افتاد که شخصی صاحبدل شیخ ابو الفتح
را در خدمت نظام دید و تعجبها کرد و گفت آفتابی در پناه ستاره آمده است او کما قال و نیز استماع افتاد که شیخ
هبة الله انصاری که از خلفای شیخ عبد العزیز متوطنان پهلت بود وقت احتضار وصیت کرد که نماز جنازه
من شیخ ابو الفتح گذارد و در آنوقت شیخ در نارنول بود مردم انتظار میکشیدند و خوبیکردند که شیخ ابو الفتح
به تعجیل تمام رسید و امام جماعت شد گویا خاطری در دل وی افتاد که بسرعت تمام متوجه وطن شود تحقیق
که وصول وی مقارن این حال باشد و نیز روایت میکنند که هر دو شیخ باهم عهد بسته بودند که هر که پیشتر
بمیرد آن دیگر نماز جنازه او گذارد چون در مرض موت شیخ هبة الله شیخ ابو الفتح عزیمت نارنول کردند
شیخ هبة الله العهد را بیاد دادند شیخ گفت آن عهد البته بانجاز خواهد رسید پس وصول به پهلت مقارن
این حال اتفاق افتاد و نیز استماع افتاده که شیخ ابو الفتح را با یکی از کرائم خواجه طیفور بالا بال ازدواج
افتاد در مجلسی عقد زمزمه غنا بر آمده حال شیخ ابو الفتح متغیر شد بوجد و رقص برخاست و مشرب خواجه
طیفور انکار سماع و منع مستمعان بود این قصه را بسمع خواجه طیفور رسانیدند خواجه آمد ملاحظ نمود
و فرمود این عزیز صاحب وجد حقیقی است انکار بران نتوان کرد و نیز استماع افتاد که چون شیخ ابو الفتح
محتضر بود برادر زاده خود را که شیخ ابو الحسن نام داشت اشاره کرد که چیزی از قرآن بخوان چون
از تلاوت فارغ شد شیخ ابو الفتح دست بافاتحه بر داشت و مقارن آنکه آیه سبحان ربک رب العزت
عما یصفون گوید و دست بر روی فرود آرد طایر روحش از قفس بدن طیران نمود شیخ ابو الفتح
را در اوراد و مشایخ رسایل بغایت لطیف بالجمله چون ایام شیخ ابو الفتح سپری شد شیخ ابو الفضل
همین فرزند وی مسند آرای افاده ظاهری و باطنی گشت عمری طویل یافت و آنهمه در
مرضیات الهی بترک التفات بدنیا و اهل دنیا و تدریس علوم دینیه بوجه امعان و تحقیق و عمل
بر کتب سلوک چون احیاء و عین العلم گذرانید باداب طریقت نیک مذهب بود فقیر نسخه
عین العلم که بخط شیخ مکتوب محشی است زیارة کرده از حسن تحشیه آن بر تحقیق و امعان
شیخ استدلال توان کرد استماع افتاد که روزی شخصی را در اقارب خود با درون چیزی امر
فرمود آن شخص قدری ازان نزدیک خود داشت و قدری به شیخ رسانید مقارن این حال
حلوائی فتوح شد و شیخ آنرا تقسیم کرد چون نوبت آن شخص رسید اول از سایر الضیا بوی داد
فرمود این تقلیل در مقابل آن خیانت است استماع افتاد چون عمر شیخ ابو الفضل باخر
رسید فرزند همین وی شیخ ابو المکارم سابقا نوکری کردی در صدد سجاده نشینی آمده انکار و بار تحوا

عطیة الصمدیه
فی
الانفاس المحمدیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اکرم اولیاء بصنوف الآیات واصطفی المقربین من عباده بانواع الکرامات
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله بن الشیخ عبد الرحیم
العمری الدهلوی این کلمه چند است مسماة بالعطیة الصمدیه فی الانفاس المحمدیه در ذکر مناقب و
نشر کرامات قدوة العارفین عمدة الواصلین مخدومی حضرت شیخ محمد البهلتی قدس الله تعالی سره العزیز که
جد ابو الام کاتب الحروف اند باید دانست اجداد گرامی ایشان اولاً در سیهور که بلده است در پورب
اقامت داشتند کابراً بعد کابر رونق افزای محفل درس میبودند تا آنکه شیخ احمد ابن شیخ یوسف به صحبت
سلطان سکندر رسید و آنجا اعتباری پیدا کرد و چند قریه بجانب بارهه مدد معاش یافت بایں تقریب قریه
پهلت محط رحال ایشان شد و بعد زمانے اولاد و احفاد ایشان آنجا سکونت نمودند و از فرزندان
شیخ محمود برادر شیخ احمد مذکور نیز دو کس اینجا ماندند شیخ فرید و شیخ محمد بالجمله شیخ فرید بر طریقه آبا خویش
بفضایل کسبی و وهبی موصوف بود شش فرزند گذاشت شیخ فیروز و شیخ ابو الفتح و شیخ عبد الرحمن از آن
جمله شیخ ابو الفتح در عنفوان شباب به تحصیل علوم مشغول شد از آن باب نصیبه کامل دریافت بعد از آن به تحصیل
سلوک باطن همت عالی وی متوجه شد مدتها فایده اندوز صحبت صوفیه زمان میبود چنانچه بنقل صحیح ثابت شده
که بشیخ عبد العزیز رسیده و استفاضه کرده بعد از آن به صحبت شیخ نظام نارنولی که از مشاهیر مشایخ چشتیه و از خلفای
خواجه خانوی گوالیری بود پیوست و آن صحبت ادر الغایت موافق افتاد و سالها ریاضت کشید و فیضها
یافت و بآخر در صدد ارشاد و تکمیل رسیده بوطن مالوف رجوع نمود و استماع افتاد که شیخ نظام به علوم مکتسبه
چندان اطلاع نداشتند علم در خاندان درسے فیض شیخ ابو الفتح است که به تکمیل و تربیت اولاد

روزی حضرت ایشان لبعضے یاران ارشاد نمودند که گوسفندے بخانه بعضی اصحاب امر کردند چون راندن گوسفند و برداشتن وی هر دو خالی از حرج ندید در فکر آن افتاد که مزدوری را بمزد گیرد و دران فرصت کسے بمزد بدست نیامد ازین جهت دران خدمت قصور واقع شد ایشان برین قضیه اطلاع یافتند بسرعت تمام آن گوسفند را بر گردن نهادند و روان شدند چون باز آمدند حضرت ایشان بر حال هر دو مطلع شده فرمودند که ایشانرا حسن خدمت بدرجات مقربین رسانید و آنرا قصور دران منزلت شان باز داشت فتحقق ذلك میفرمودند که نیم شب بود یا کسری کم یا زیاده که حضرت ایشان از مسجد برخواستند چون بر دروازه خود رسیدند لمحه بر هیئة مراقبه ایستادند آنگاه فرمودند اگر طالبی بشما رجوع کند او را آنچه از ما بشما رسیده است تلقین کنید شما را اجازت دادیم متوقف شدم که هیچگاه این امر در خاطر من خطور نمیکرد این خطره را دریافتند و فرمودند درین وقت خدا تعالی اسامی آنانکه با شما بیعت خواهند بیواسطه یا بواسطه همه تعلیم فرموده اگر خواهید شما از ان بیان کنم و چنانکه امر مقدر شدن باشد جائی توقف نیست میفرمودند که امیرے بحبس بول مبتلا شد هر چند معالجه کردند نفع نداد دران اثنا شیخ بایزید الله گو را باجمعے از مساکین الله الله گویان چنانکه طریقه ایشان بود بر دروازه آن گذر واقع شد متعلقانش وے را دیدند و مبالغه کردند که اینجا بیماری هست در حال و بهمت ازکار شیخ در خانه اش داخل شد و اضطراب بیمار دید شفقت کرد و فرمود چیزی برائے خدا بیار گفت هر قدر که فرمایند فرمود یکهزار روپیه فی الحال حاضر کردند شیخ بیرون دروازه ایستاده آشنا و بیگانه هر که پیش آمد قسمت کرد تا آنکه بآخر رسانید فرمود الحال چگونه است گفتند بهمان وضع مبتلاست دست بدعا برداشت که خداوندا شرم دارم که بار دیگر طلب کنم از فضل خود حاجت او روا کن فی الحال بول او بکشاد و شفا یافت میفرمودند هفده سال ست که علم انا در خود نمی یابم و این رباعی میخواندند رباعی

ای دوست ترا بهر مکان می جستم ۞ وز تو خبرے ازین و آن می جستم ۞ دیدم ترا بخویش را خود من بوده ۞ خجلت زده ام کز تو نشان می جستم ۞ نیز میفرمودند که روزے در بعضی اوقات حق سبحانه بصورت آشنائی تجلی فرمود گویا انگشت طفلے گرفته می آرد آنگاه فرمود این طفل را سبحانه تو پیدا کنم گفتم بار خدایا مخلوق تواست هر جا که خواهی پیدا کنی بعد ازین واقعه عنقریب مخدومے شاه حبیب الله سلمه الله تعالے مهین فرزند حضرت شیخ متولد شدند —

میفرمودند که محمد سخی نام مردے از اقارب من در ناحیه پورب شهید شده بود در ایام طلب روزے در حجره مسجد جنو تنها نشسته بودم در او را یاد کرده که ناگاه

آنجناب متوجه کنند و جماعه از اقارب بحیثیت وی برخاستند شیخ مبارک که خادم شیخ بود این خبر
دید و متفکر شد و بروح شیخ متوجه گشت تا بر آنکه حقیقت این معنی ست مطلع شود شیخ در مقام منام
فرمود سجاده نشین من آنست که فردا زیر فلان درخت طعام قسمت نماید شیخ مبارک این واقعه با
جماعه اظهار کرد اتفاقا علی الصباح اتفاقات عجیبه واقع شد که رفته رفته تقسیم طعام همانجا بدست شیخ
محمد عاقل اتفاق افتاد و رفته رفته اسبابی واقع شد که جمعیت شیخ ابو الکرام متفرق شد و بآن گذران سبب
که لازم درویشی ست صبر نتوانست بالجمله شیخ محمد عاقل در رعایت حال طلبه علم و فقرا و التزام وظایف
و اوراد دقیقه نامرعی نگذاشت و در جود و سخا و قلت التفات بدنیا قدمی رفیع داشت همین فرزند سعید
مخدومی شیخ محمد از اول نشو و نما آثار رشد از جبین مبارکش ظاهر بود و اهل دل مجالس القاها میکردند
چنانچه شیخ جلال که از خلفاء شیخ آدم بنوری بود و بهدران نواحی بدل اختیار کرده بود و با شیخ محمد عاقل
دوستی تمام داشت چون شیخ متولد شد استبشار نمود و تصریحا و تلویحا خواص را مطلع ساخت که این
مولود صاحب منزلتی عظیمه است و نزدیک تولد دیناری بهدیه آورد و نزدیک احتضار وصیت
کرد که مصحفی بایشان رسانند - بالجمله شیخ چون بسن تمیز رسیدند بتحصیل علم مشغول شدند نحو و [illegible]
و پاره پیش مخدومی شیخ ابو الرضا محمد بعد از آن بصحبت قدوة ارباب کمال سید و والدی شیخ عبد الرحیم
قدس سره رسیدند و آن صحبت بغایت موافق افتاد از انجا تحصیل علوم نمودند آنگاه داعیه
سجاده طلبی نحو فرمود ایشان با این مردان لبیک اجابت کرده هم از انجا استفاضه کردند سالها در کشاکش
طلب قدم راسخ زده اشتغال تمام پیش گرفتند تا آنکه بحکم شعر کان الله بوده در ما مضی تا که کان الله
له آمد جزا مقام تکمیل و ارشاد یافته بوطن مالوف عود کردند بالجمله سیرة مرضیة ایشان آن بود که در بذل
موجود و نفی وجود و ترک حظ نفس و احترام شیخ خود و سعی در استرضاء ایشان چه در ایام طلب و چه در ایام
ارشاد و در کثرت افاده ظاهری و باطنی و تاثیر توجه از سابقان سبقت کرده بودند و اقران را مجال
مسابقه نگذاشتند میفرمودند که در اثنای تحصیل چون خاطر حضرت شیخ ما در اکثر احیان متوجه بتجرد
بود سبق یاران بجز اندک اتفاق نمی افتاد بملاحظه این معنی خیری در خاطر راه یافت اتفاقا روزی
همان ایام بدرس یکی از فضلا شهر گذر افتاد و تقیید استماعت بدرس بوده عزم مصمم شد که چند کتب ضروریه
قراءة و سماعا از انجا تلقف نموده شود چون بمجلس حضرت ایشان رسیدم بسوی من نگاهی کردند و قلم
برداشته بر کاغذ پاره دو سه کلمه نوشته آنجا انداختند و برخواسته بخانه رفتند بملاحظه کردم مرقوم بود
که امروز کجا رفته بودی که ظلمتی در تو می بینم توبه کردم و از ان عزم بازگشتم و باز شکل الصفوت ظاهر شد

کردا زان غضب در گذشتند اما فرمودند عتبی که بصورهٔ او داشتم معاودت نکند من بعد ملاحت
صورت او برفت مرده و جمیع طبایع شد و بانواع فسوق و فساد عقیده مبتلا گشت و او را هیچ جا اطمینان بحاصل
نیامد والعیاذ باللہ یکبار میر سید برهان بخاری را قولنج عارض شد اضطراب بحد کرده بحضرت ایشان التجا آورد
بخانه او رفتند و بر بالین او نشستند و مرض او را برگرفتند شفا کلی یافت اما گاه گاهی آن عارضه بحضرت ایشان
عارض میشد میر عبداللہ که از خواص اصحاب ایشان بود ذکر میکرد که حضرت ایشان بموضعی تشریف بردند
و من در خدمت ایشان بودم چون مراجعت فرمودند مرا حمی شدیده عارض گشت طاقت حرکت نماند
برای من سواری جستند میسر نشد فرمودند اگر می توانی پیش پیش اسپان برو واقعه عجیب دیدم الهی دیده بسیار
محنت مرا استاده کردند و در نظر مبارک ایشان آوردند قدری خفت ملاحظه کردم پیش اسپ ایشان رفتن
گرفتم هر ساعت تخفیف زیاده تر میشد تا آنکه شفا کلی یافتم و منزل تمام رفتم در قریه پیشوته یکی از مخلصان ایشان
ضیافت کرد و طعامی که پانزده کس اکفایت کند بجهت ایشان سفره آمده بود که شیخ یعقوب حاکم ملو بهجا با جماعه
کثیر بزیارت ایشان آمد صاحب طعام مضطرب شد فرمودند فکر این کار مکن عهده این بر ماست آنگاه فرمودند
حصه ها بسیار حاضر کنند همه را لوفو تمام خوردند رسید همه سیر خواهند شد چنان واقع شد آنگاه بشتم فرمودند گفتند
گاه گاه فقیران چنین هم میکنند شیخ اللہ بخش مردی بود از قبیله ایشان که اعتبار و جاهی داشت در خدمت
ایشان سفاهت کرد و گستاخی نمود منغص شده فرمودند خداوندا روی این شخص مرا دیگر منما همان وقت سوار شدند
و بجای رفتند وی مریض شد بحالت نزع رسید روز سیوم که مراجعت نمودند مرده بود بر جنازه او نماز گذاردند شیخ
عبد الوهاب که ابن العم حضرت ایشان بود عمارتی بنا نمود رستم نام یکی از رؤسای آن نواحی در غیبت ایشان قصد
هدم آن کرد این قضیه بسمع مبارک ایشان رسانیدند فرمودند بسیار نامناسب است که عمارت شیخ عبد الوهاب را
هدم کند و ما حاضر باشیم جنگ کردن نیز کار فقیران نیست تصرفی میکنیم که هرگز تا اینجا نرسد چون رستم بعزم
هدم فوجی بهم آورده برآمد شخصی از عاملان سید لشکر خان رفاقت او نکرده در راه با وی عنف آغاز کرد کار
بدانجا رسید که برادر آن عامل کشته شد در وبال این قتل با او مواخذه کردند در همین مواخذه بمرد سید
محمد وارث ذکر کرد که مرا سفری پیش آمد بجناب ایشان رجوع کردم بشارت عافیت دادند اتفاقاً دران سفر شبی
قطاع الطریق هجوم کردند خوف هلاک مستولی شد بجناب ایشان متوجه شدم دران حالت مرا غنودگی گرفت ایشان را
در منام دیدم که میفرمایند فلانی ترا کسی منع کرده است برخیز و برو و دو عدد لڈو که قسمی است از حلاوه مرا
عنایت فرمودند آنرا در هیچ خود نگاه داشتم چون بیدار شدم آن دو عدد در العینه یافتم برخاستم و سوار شدم
و راه خود گرفتم همه قطاع الطریق از من غافل ماندند و هیچ کس متعرض نشد و آن لڈوها با من ماند چون

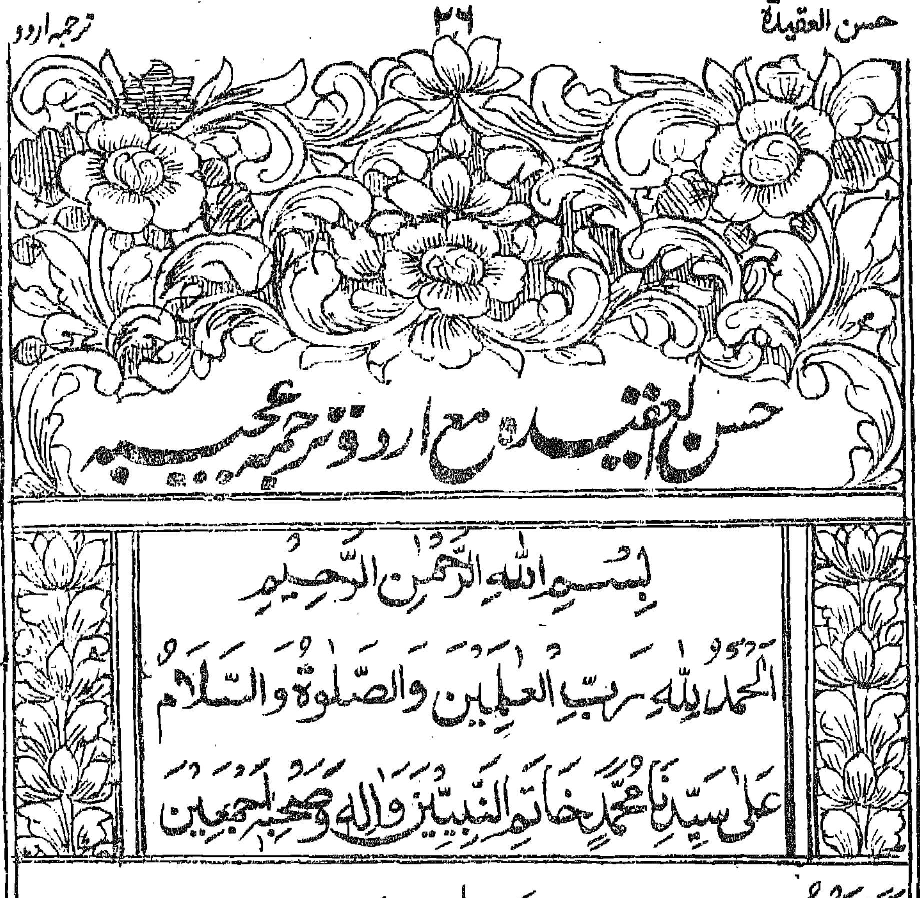
آن عزیز مشتغل شد و دیدم که از لباس و سلاح او شعاع بر زمین می افتد گفتم از احوال خود خبر ده
گفت وقتی که زخم بر من میرسید لذتی می یافتم و هنوز حلاوت آن زخمها در دل من باقی است
الحال فوج بادشاه برای کشتن فلان بجانب برآمد ما نیز برفاقت ایشان مامور شدیم باین تقریب ازین
راه گذر افتاد چون شوق ملاقات شما داشتم بحجرهٔ شما درآمدم چون شیخ وفات یافتند حضرت والد
بزرگوار بر قبر ایشان نشسته باراسرا ابد کرچه امر فرمودند و بعد ازان صحبت فرمودند که روح ایشان
ظاهر شد و گفت خواسته بودم که متجسد شده پیش شما آیم و قدرت اینهمی مراداده اند اما مصلحت نبود
الحال پاره از تصرفات و توجهات ایشان می نویسیم سید علی که از خواص مریدان ایشان است ذکر
میکرد که در عنفوان شباب بشرب خمر منهمک بودم و از هیچ مناهی احتراز نمیکردم با خود قرار دادیم که
اگر بدیدن عزیزی ازین مناهی بیزار شوم و داعیه تقوی در دل متمکن شود به صحبت وی التزام کنم
و با او بیعت نمایم حضرت ایشان بتقریبی در قریه سرای آمدند و بعلاقه آنکه والد من معتقد آنجناب
بود من نیز حاضر شدم حضرت ایشان بسوی من التفات کردند و فرمودند کجا نوکر هستند شغل از
دو سه کلمه عنایت نمودند در خاطر من انجذابی و تنفری ازان مناهی پیدا شد و ساعت بساعت
زیاده میشد برخاستم و همه شیشهای شراب بشکستم و همه اسباب مناهی دور کردم و غسل آوردم و جامه
نو پوشیدم و توبه و بیعت کردم و التزام صحبت ایشان نمودم بعد مدتی مرا اتفاق سفر کابل افتاد التماس
کردم و خواستم که چند گاه سعادت اندوز صحبت باشم لیکن چه کنم قسمت بکابل میکشد بیت مشهور
خواندند بیت گر در یمنی چو با منی پیش منی ؛ ور پیش منی چو بی منی در یمنی ؛ و رخصت فرمودند
بکابل رفتم اتفاقاً روزی بازنی در خلوتی برخوردم و داعیه فسوق بر خاطر من مستولی شد و نزدیک
بود که عقد توبه منحل گردد دران وقت صورت مبارک ایشان حاضر شد بمجرد مشاهده آن
شهوت از من بدر رفت دران دیار سه چهار سال ماندم هرگز رغبت بعورات بخاطر من خطور
نمیکرد گمان بردم که مگر عنین شدم چون بوطن مراجعت کردم و با حلیله خود جمع شدم دانستم
که عنینه نبود عصمت حق بود عظمت الله نام طالب علمی در خانقاه حضرت ایشان میبود صوتی ملیح
داشت چون نغمه میکرد حال ایشان خوش میشد شبی ابتهاج تمام داشتند از وی زمزمه خواستند
خویشتن داری کرد و سر باز زد دو سه نوبت طلب کردند بهمان ابا اصرار کرد منغص شدند
و در وی تصرف قهری نمودند او را فی الحال حالتی عجیب در گرفت زرد رو شد دمی لرزید و خوف
هلاک بروی مستولی گشت محمد جعفر که از خواص خادمان ایشان بود التجا آورد چون وی شفاعت

کرد وے بستی تمام حق حق میگفت و بسوی وے میگردید درساعتے هباءً منثوراً گشت چون
هندو این واقعه مشاهده کرد مسلمان شد کیبار بنی شخصے عبدالسبحان نام بایشان پیوست تصرفے فرمودند
یک نوع توحید بروے منکشف شد دیوانه وار بکوچه و بازار می گشت و همه چیز را خدا می گفت و از همه آداب
شرعیه عرفیه برآمد مردمان ازین معنی بتنگ آمدند و او را دیگر در نظر مبارک ایشان آوردند آن همه کیفیت را
جذب فرمودند بدو افاقت آمد سید عنایت الله ساکن سنبلهره را بتوجه ایشان در اندک زمانے کشف مغیبات
حاصل شد گویند کیباری بیمار بود حضرت ایشان بعیادت او رفتند او را از وقت سوار شدن تا بخانه او
رسیدن همه احوال منکشف شد گویا بچشم می بیند چون سوار شدند گفت حالا سوار شدند آنگاه
گفت حالا فلان جا رسیدند بعد ازان گفت حالا بشهر ما آمدند یاران زود به استقبال رو دید بعد
ازان گفت حالا بر دروازه ما آمدند مرا بنشانید سید ملتانی بصحبت ایشان پیوست غیبت عجیب
او را حاصل شد شور و شغب خلایق احساس نمیکرد و توحید بروے غالب آمد کسی از وی
مثال توحید پرسید گفت از ریگ سبوئی پر کردند و آب دران ریگ ریختند هر جزو
آب در هر جزو ریگ سرایت کرد محمد محسن به ایشان پیوست در اندک زمانے به آگاهی مستشرف شد
و معرفت همه اوست بروے غالب آمد ایشان محمد جعفر را بروی مقید ساختند تا مشارٌ
الیه از وے فوت نشود بعد چند روز ازان مشکر قدرے افاقت دست داد بعد ازان در
اندک مدت توجه محمد محسن بجای رسید که بروے محبت زنے مبتلا شد و دیوانه وار گریبان
گریبان میگشت بعضے یاران بوی گفتند حیف باشد که این مرد از دست برود محمد محسن نزدیک خود شان
خواند و یک دو ساعت بروے متوجه شد خطره محبت زن بکلیه زایل گشت و محبت الٰهی بجایش
نشست عبدالهادی نام مردے منکر سماع و وجد در خانقاه ایشان نزول کرد ایشان اتفاقاً
روزے در مجلس سماع مدعو شدند اثناء راه بوجه طیب با وے فرمودند گاہے وجد کرده گفت
نه فرمودند میخواهی که وجد کنی استعداد کرد وقت سماع بسوی وے نظر برداشتند و در وی تصرفے
کردند حرکات مستانه از وے ظاهر شدن گرفت و ساعت به ساعت زیاده میشد دو روز هم چنان بیخود
ماند تهونا نام مردے از ساکنان جهان آباد بایشان پیوست بروے متوجه شدند بیخود گشت
دران اثنا هر که بوے نظر می کرد متاثر می شد بالجمله تصرفات و توجهات ایشان حدی و حصرے
نه دارد و القلیل یخبر عن الکثیر و الغرفة ینبئ عن البحر الکبیر توفی الشیخ فی الیوم الثامن جمادی الاولی
سنه خمس و عشرین من القرآن الثانی عشر رضی الله عنه و ارضاه و الحقنا به تمام شد

ایشان ازین عالم انتقال کردند آنرا بخورد هم مجوزه را از مخلصات ایشان بعد وفات ایشان تپ
لرزه گرفت و بغایت نزار گشت شبے بنوشیدن آب و پوشیدن لحاف محتاج شد و طاقت آن نداشت
و کسے حاضر نبود ایشان متمثل شدند و آب دادند و لحاف پوشانیدند آنگاه غائب شدند وقتے که شاه عالم و
اعظم با هم جنگیدند یکے از مخلصین بخدمت حضرت ایشان عریضه نوشت که ازین هردو فتح هرکه مقدر
باشد تسلیم فرمایند تا رفیق او شوم تصریح نوشتند که فتح شاه عالم راست هم چنان بظهور آمد چون کفا
ناتکیان که اتباع گروه بودند اکثر بلدان این نواحے تاراج کردند اهل قریه همه مضطرب گشته استدعاء دعا
و همت نمودند فرمودند پیشین ازین هر چیز که میخواستیم همت متعلق میشد حالا هیچے و قصدے نمانده است
بچیزے متعلق نشود اما امتثالا لامر الله باسماء او تعالی متمسک باید نمود. آنگاه بخواندن ختم خواجگان مشغول شدند
و بعد انفراغ فرمودند دعا مستجاب گشت و حق سبحانه آن قوم را از جانب باز گردانید و چند بر نیامد که همان صورت
واقع شد حضرت ایشان چون در حق کسی بنظر قبول التفات میفرمودند زود بغیبت میرسید و حالات عجیبه رو
میداد و یکبارے مسکنه شیخ سنبلهیره است را توجه و تاثیر نمودند بیک نظر مبارک ایشان سید نور علی و سید
ملتانی و غیرهما همه هفده کس بیخود افتادند و یکبارے شیخ ماکه از ساکنان قصبه او بخدمت ایشان آمد و
گفت حضرت من برائے امتحان توجه تاثیر آمده ام حضرت ایشان بوے متوجه شدند از وقت اشراق تا وقت جمعه
بیخود افتاده بود و چون جنبش دادند و تنبیه ساختند نیز مستانه میرفت بعد دیرے چون بحال خود آمد از دیگر سید
گفت اگر ساعتے دیگر متوجه ماندے روح من از بدن مفارقت میکرد و سید عبدالرحیم و سید هاشم بخدمت ایشان
وارجمند بیعت و صحبت ارتباط پیدا کردند بتاثیر صحبت ایشان در هریکے حالتی عجیب سرایت کرد و سید عبدالرحیم
را کشف خواطر و کشف قبور حاصل شد بهر قبری که رسید حقیقتش را بگفتے یکبارے قریب کهاتولی گفت میبینم
که شعله از زمین بر آمده است و باسمان پیوسته چون بقبرے رسید گفت شعله ازین قبر بر مے آمد چون
تفحص کردند صاحب آن قبر بظلم و فسق متصف بود. گاه بود که بشخصے مقابل شدے و مکنون
خاطر او بگفتے رفته رفته از عقل گرفته شد و مجذوب طور دیگر دید مادرش بخدمت حضرت ایشان الحاح
تمام کرد فرمودند باید که مدتے در حضور ما باشد او را مدتے در نظر مبارک ایشان داشتند در چند روز
با فاقت آمد. و سید هاشم هر که بحجے خبط کردے و نظر وی آوردند چنے میگرفت عالمها بسبب نظر او از
آسیب جن خلاص مییافتند رفته رفته او را نیز جذب واقع شد بصحرا و بیابان میگشت گویند شبے
بتکیه فقیرے هنود که مقتدار هنود بود رسید او بسحری کرد لیسر عندیر آواز مر و در جهار خشک سنگریزها ناپدید
میشد سید هیچ التفات نکرد بعد از ان دیوے بشکل گاو پیش بهیبت متمثل شد و بروے حمله

حی سمیع بصیر لا شبه له ولا ضد
ولا ند ولا مثل له ولا شریک له فی
وجوب الوجود ولا فی استحقاق
العبادة ولا فی الخلق والتدبیر فلا
یستحق العبادة ای اقصی غایة التعظیم
الا هو ولا تشفی مریضا ولا یرزق رزقا
ولا یکشف ضرا الا هو بمعنی ان
یقول لشئ کن فیکون لا بمعنی
التسبب العادی الظاهری کما یقال
شفی الطبیب المریض ورزق الامیر
الجند فهذا غیره وان اشتبه اللفظ
ولا ظهیر ولا یحل فی غیره ولا یتحد
بغیره لا یقوم به انه حادث فلیس
فی ذاته ولا فی صفاته حدوث وانما
الحدوث فی تعلق الصفات بمتعلقاتها
حتی یظهر الافعال وحقیقة ان التعلق
ایضا لیس بحادث ولکن الحادث هو المتعلق
فیظهر احکام التعلق متفاوتة لتفاوت المتعلقات
وهو بری عن الحدوث والتجدد من جمیع
الوجوه لیس بجوهر ولا عرض ولا جسم ولا
فی حیز وجهة ولا یشار الیه بهنا وهناک
ولا یصح علیه الحرکة والانتقال والتبدیل فی
ذاته ولا فی صفاته ولا الجهل ولا الکذب وهو
فوق العرش کما وصف نفسه ولکن لا بمعنی التحیز
والجهة بل لا یعلم کنه هذا التفوق والاستواء

زندہ ہے سننے والا ہے دیکھنے والا ہے کوئی
اوسکے مشابہ نہیں اور نہ اسکی ضد اور نہ مانند اور نہ اسکی
مثل اور نہ کوئی اوسکا شریک اوسکی ہستی کے واجب ہونے میں
اور نہ اسکی عبادت کے لایق ہونے میں اور نہ پیدا کرنے میں اور
نہ تدبیر میں تو اسکے سوا کوئی لایق عبادت کے نہیں یعنے
نہایت درجہ کی تعظیم کے لایق وہی ہی اور کوئی نہیں اور
اور نہ کوئی اسکے سوا بیمار کو شفا دینے والا ہی اور نہ روزی رزق
دینے والا ہی اور نہ ضرر دور کرنیوالا ہی اسطور سے کہ کہی کسی چیز
کو ہوجا اور وہ ہوجاے نہ از روی ظاہری معمولی سبب کے جیسے
کہتے ہیں طبیب نے بیمار کو اچھا کردیا اور امیر نے لشکر کو روزی دی
تو یہ اسطور پر نہیں اگرچہ بولنے میں ایکطرح ہی اور نہ کوئی اسکا
مددگار ہی اور نہ سما جاتا ہی کسی غیر مین اور نہ کسی سے ملکر ایک
ہوجاتا ہی اوسکی ذات سے کسی حادث کو علاقہ نہیں تو اسکی ذات
اور اسکی صفات میں حدوث نہیں اور حدوث بیشک صفتوں کے
علاقہ میں ہی اپنے متعلقات سے اسلیئے کہ فعل ظاہر ہوں اور حقیقت
میں تعلق بہی حادث نہیں لیکن حادث وہی ہی جس سے علاقہ
پس ظاہر ہوتے ہیں تعلق کے حکم مختلف بسبب مختلف ہونے
علاقہ رکھنے والی چیزوں کی اور پاک ہی حدوث سے اور جدید
ہونے سے ہر وجہ سے نہ جوہر ہی نہ عرض ہی اور نہ جسم ہی اور نہ
ٹھکانے اور کسیطرف میں ہے اور نہ اوسکی طرف اشارہ ہوسکتا
ہی کہ یہ ہی اور وہ ہی اور صحیح نہیں اسکے لئے حرکت اور ایک جگہ
سے دوسری جگہ جانا اور تبدیل ہونا ہی اوسکی ذات میں اور نہ
اسکی صفتوں میں اور صحیح نہیں اسپر جہل اور جہوٹ اور وہ عرش
کے فوق اوسطرح ہی جیسے اسنے کہا ہی نہ اسطور کہ اسکا ٹہکانا
اور جہت ہو بلکہ نہیں جانتا حقیقت اس فوق اور استوا کی



اما بعد فیقول الفقیر الی رحمة الله الکریم
احمد المدعو بولی الله بن عبد الرحیم
احسن الله تعالی الیهما اشهد الله تعالی
ومن حضر من الملائکة والجن والانس
انی اعتقد من ضمیم قلبی ان للعالم
صانعا قدیما لم یزل ولا یزال واجبا وجوده
ممتنعا عدمه وهو الکبیر المتعال متصفا
بجمیع صفات الکمال منزها عن جمیع
سمات النقص والزوال وهو خالق لجمیع
المخلوقات عالم بجمیع المعلومات قادر
علی جمیع الممکنات مرید لجمیع الکائنات

بعد اسکے پس کہتا ہی اللہ کریم کی رحمت کا محتاج
احمد جسکو بلاتے ہین ولی اللہ کہکر بیٹا عبد الرحیم کا
اللہ تعالے اپنا فضل کرے دونوں پر مین گواہ کرتا
ہون اللہ عز کو اور جو ملائکہ حاضر ہین انکو اور جن اور آدمی جو اوسوقت
موجود ہین اونکو اس امر کا کہ مین اعتقاد رکھتا ہون خالص
دل سے کہ بیشک جہان کا بنانیوالا قدیم ہی اوسے نہ کبھی زوال
ہوا اور نہ کبھی ہوگا واجب ہے اُسکی ہستی محال ہی اوسکا عدم اور
وہی ہی بزرگ بلند اوس مین سب صفتین ہین کمال کی اور وہی پاک ہی
سب باتون نقصان و زوال سے اور وہی ہی سب مخلوق کا پیدا کرنیوالا
ہی سب معلومات کا جاننے والا ہے سب ممکنات
پر قدرت رکھنے والا ہے سب کائنات کا ارادہ کرنیوالا

لا ينسب فيما يفعل ويحكم الى جور وظلم يراعي الحكمة فيما خلق وامر لا انه يستكمل نفسه وصفاته بشيء وان يكون له حاجة وغرض فان ذلك ضعف وقبح لا حاكم سواه فليس للعقل حكم في حسن الاشياء وقبحها وكون الفعل سببا للثواب والعقاب وانما حسن الاشياء وقبحها بقضاء الله تعالى وحكمه وتكليفه للناس فمنها ما يدرك العقل وجهه ومصلحته ومناسبته للثواب والعقاب ومنها ما لا يدرك الا باخبار الرسل عن الله تعالى وكل صفة من صفاته واحدة بالذات غير متناهية بحسب التعلق والتجدد انما هو في التعلق بالمعنى المذكور ولله تعالى علويون مقربون وملائكته هم موكلون على كتابة الاعمال وحفظ العبد عن المهالك والدعوة الى الخير ويلمون بالعبد لمة الخير لكل واحد مقام معلوم لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون ومن خلق الله تعالى الشياطين لهم لمة الشر بابن آدم والقرآن كلام الله تعالى اوحى الله تعالى به الى نبينا محمد صلى الله عليه وسلم وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحي باذنه ما يشاء فهذا حقيقة الوحي ولا يجوز الالحاد في اسماء الله تعالى وصفاته فيتوقف الاطلاق على الشرع والمعاد والجسماني حق يحشر الاجساد ويعاد فيها الارواح تكون مثل الابدان التي كانت شرعا وعرفا وان طالت او قصرت كما ورد ان ضرس الكافر مثل احد او كانت الطف منها

اور نہ منسوب کیا جاتا ہی کوئی کام بیچ اوسکے حکم مین طرف جور کی یا ظلم کی رعایت کرتا ہی حکمت بیچ مخلوق اپنی کی اور امر مین اپنے نہ کہ کامل کرتا ہی بیدا کرنیکے ساتھ اپنی ذات اور صفات کو ساتھ کسی چیز کے یا ہووے اوسکو کوئی حاجت یا غرض اسواسطے کہ یہ عجز ہی اور قباحت ہے نہین ہے حاکم سوا اوسکے پس نہین ہے واسطے عقل کے حکم بیچ خوبی اشیا کی اور قباحت انکی اور ہونے فعل کے سبب واسطے عذاب اور ثواب کے سوا اسکے نہین ہے کہ خوبی اشیا کی اور قبح انکی ساتھ قضا اللہ تعالی کے ہی اور حکم اوسکی کے اور تکلیف اوسکی کے آدمیون کو پس بعض انمین سے وہ ہی جو جانتا ہی عقل دلیل اوسکی اور مصلحت اوسکی اور مناسبت اوسکی واسطے ثواب اور عذاب کے اور بعض انمین سے وہ ہی جو نہین جانتا ہی عقل مگر ساتھ خبر کرنے پیغمبرون کے اللہ جل شانہ سے اور ہر صفت صفاتون اوسکی سے ایک ہی ذات مین بے نہایت باعتبار تعلق کے اور تجدد سوا اسکے نہین ہے کہ تعلق مین ہے ساتھ اس معنی کے کہ گذرا ہی اور اللہ تعالی کیواسطے ملائکہ مین بڑے مرتبہ والے اور ملائکہ اوسکے مقرر ہین اوپر لکھنے عملون کے اور نگہبانی کرنا بندہ کو ہلاکتون سے اور بلانا طرف بھلائی کے اور دلالت کرتا ہی بندہ کو دلالت خیر کیواسطے ہر ایک کا ایک مقام معلوم اور مقرر ہی نافرمانی نہین کرتے ہین اللہ جل شانہ کو ان کامون مین جو فرما دی اللہ تعالی اور بجا لاتے ہین ان کامون کو کہ مامور کئے جاتے ہین اور بعض خلق خدا کی شیاطین ہے اونکے واسطے خطرہ کرنا شر کا بنی آدم کو اور قرآن کلام خدا کا ہے وحی بھیجی اللہ تعالی نے ساتھ اوسکی طرف نبی ہمارے کے جو محمد ہین رحمت کرے اللہ تعالی اوپر ان اور آل انکی پر اور سلام نازل کرے اور نہین ہے واسطے کسی بنی آدم کے کلام کرے اوسکے ساتھ اللہ تعالی مگر بواسطہ وحی یا پیچھے پردہ کے یا بھیجے رسول کو پس وحی پہنچاوے بسبب فرمان اللہ کے جو چیز کہ چاہے پس حقیقت وحی کی ہے اور نہین جائز کجروی بیچ نامون اللہ تعالی کے اور صفات اوسکی کے پس موقوف ہے ذکر کرنا اللہ تعالی کیواسطے اوپر شرع کے اور عود کرنا جسم کا حق ہے جمع کیا جاویگا بدن اور داخل کیا جاویگی بیچ اونکے روحین ہووےگا مانند اون

الا هو والراسخون في العلم من اتاه الله من
لدنه علما وهو مرئي للمؤمنين يوم القيامة
بوجهين احدهما ان ينكشف عليهم انكشافا
بليغا اكثر من التصديق به عقلا فكانه رؤية
بالبصر الا انه من غير موازاة ومقابلة وجهة
ولون وشكل وهذا الوجه قال به المعتزلة
وغيرهم وهو حق وانما خطاهم في تاويلهم
الرؤية بهذا المعنى او حصرهم الرؤية في
هذا المعنى وثانيهما ان يتمثل لهم بصور
كثيرة كما هو مذكور في السنة فيرونه بابصارهم
بالشكل واللون والمواجهة كما يقع في المنام
كما اخبر به النبي صلى الله عليه وسلم حيث
قال رايت ربي في احسن صورة فيرونه هنالك
عيانا ما يرون في الدنيا مناما وهذان الوجهان
نفهمهما ونعتقدهما وان كان الله ورسوله
اراد بالرؤية غيرهما فنحن امنا بمراد الله تعالى
ورسوله وان لم نعلم بعينه ذلك ما شاء الله
كان وما لم يشأ لم يكن فالكفر والمعاصي بخلقه
وارادته لا برضائه وهو غني لا يحتاج الى شيء
في ذاته ولا صفاته ولا حاكم عليه ولا يجب
عليه شيء بايجاب غيره نعم قد يعد شيئا
فيفي بالوعد كما ورد فهو ضامن على الله و
جميع افعاله يتضمن الحكمة والمصلحة الكلية
على ما يعلم ولا يجب عليه اللطف الخير في
الخاص او الاصلح الخاص ولا قبيح منه و

مگر وہی اللہ جل شانہ اور وہ لوگ جو محکم ہیں علم میں انکو نہیں کہ عطا کیا
انکو اللہ تعالیٰ نے اپنے نزدیک سے علم اور وہ دیکھا جائیگا واسطے مومنوں کے
دن قیامت میں دو طریقے کے ساتھ ایک ان دونوں میں سے یہ ہی کہ ظاہر ہوجاوے اونپر
ظاہر ہونا اچھی طرح سے زیادہ اُس یقین سے جو عقل کے ساتھ آتا ہی پس گویا کہ
وہی دیکھنا ہی ساتھ نظر کے مگر یہ بات ہی کہ وہ دیکھنا بغیر برابری اور روبرو ہونے
کے اور بغیر جہت اور رنگ اور شکل سے ہوگا اور یہ طریقہ بیان کیا ہے اسکو معتزلہ نے
سوا اون کے اور لوگوں نے بھی بیان کیا ہے اور یہ طریقہ سچا ہے اور سوا اسکے نہیں ہے
کہ خطا انکی ہی بیچ تاویل ان کے رویت کو ساتھ اس معنی کے یا حصر کرنا انکا
رویت کو اس معنی میں اور دوسرا طریقہ ان دونوں طریقوں کا یہ ہی کہ
صورت پکڑے انکے واسطے بہت صورتوں کے جیسا کہ مذکور ہی حدیث میں پس دیکھینگے
اُس ذات کو ساتھ آنکھوں اپنی کے ساتھ شکل اور رنگ اور روبرو ہونے کے جیسا کہ
واقع ہوتا ہی خواب میں جیسا کہ خبر دی اوسکی نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے
جیسا کہ کہا دیکھا میں نے رب اپنے کو اچھی صورت میں پس دیکھیں گے اوس جگہ بالمشافہ
کہ نہیں دیکھا بیچ دنیا کے خواب میں اور یہ طریقے ہم جانتے ہیں اور ہم
یقین کرتے ہیں دونوں پر اور اگر ہو اللہ اور رسول اوسکے نے
ارادہ کیا ہو دیکھنے کے ساتھ سوا ان دونوں طریقوں سے پس ہم ایمان
لائے ہیں ساتھ مراد اللہ تعالیٰ اور رسول اوسکے کے اگرچہ ہم نہیں جانتے
ہیں بخصوصہ کیا ہی مراد کو جو کہ چاہا ہی اللہ تعالیٰ ضرور ہوگا اور جو کہ نہ چاہا
نہ ہوگا پس کفر اور گناہ ہیں ساتھ پیدایش اوسکے کے ہی اور ارادہ اوسکے کے نہیں ساتھ رضا
اوسکے کے بے پرواہی محتاج نہیں ہی طرف کسی چیز کے نہ ذات میں اپنی نہ صفات
میں اپنی نہ کوئی حاکم ہی اوپر اوسکے اور نہ واجب ہے اوپر اوسکے کوئی چیز ساتھ واجب کرنے
دوسرے شخص کے ہاں کبھو وعدہ کرتا ہی پس پورا کرتا ہی اپنے وعدے کے ساتھ جیسا وارد
ہی پس ضامن ہے اللہ کے اوپر اور سب افعال اوسکے متضمن ہیں حکمت کو اور مصلحت کلیہ کو اوپر
اوس طرح کے کہ وہ جانتا ہی اور نہ واجب ہے اوپر اوس کے مہربانی
خاص یا نفع رسانی خاص اور نہ قبیح صادر ہوتا ہی اوس سے اور

وکمال اخلاقہم وغیر ذلک والانبیاء معصومون
من الکفر وتعمد الکبائر والاصرار علیہا یعصمہم
اللہ تعالی عنہا بوجوہ ثلثۃ احدہا ان خلقہم فی
سلامۃ الفطرۃ وکمال اعتدال الاخلاق فلا یرغبون
فی المعاصی بل یکونون متنفرین عنہا وثانیہا ان یوحی
الیہم ان المعاصی یعاقب علیہا والطاعات یثاب
علیہا فیکون ذلک رادعا عن المعاصی والثالث ان
یحول اللہ تعالی بینہم وبین المعاصی باحداث لطیفۃ
غیبیۃ کظہور صورۃ یعقوب علیہ السلام عاضا
علی اصبعہ فی قصۃ یوسف علیہ السلام ومحمد
صلی اللہ علیہ وسلم خاتم النبیین لا نبی
بعدہ ودعوتہ عامۃ لجمیع الانس والجن وہو افضل
الانبیاء بہذہ الخصوصیۃ وبخواص اخری نحو
ہذہ وکرامات الاولیاء وہم المؤمنون و
العارفون باللہ تعالی وصفاتہ المحسنون فی
اعمالہم حق یکرم اللہ بہا من یشاء ویختص برحمتہ من
یرید ونشہد بالجنۃ والخیر للعشرۃ المبشرۃ
وفاطمۃ وخدیجۃ وعائشۃ و
الحسن والحسین رضی اللہ
تعالی عنہم ونوقرہم ونعترف بعظیم محلہم
فی الاسلام وکذلک اہل البدر واہل بیعۃ
الرضوان وابو بکر الصدیق امام حق بعد
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم عمر
ثم عثمان ثم علی رضی اللہ تعالی عنہم
ثم تمت الخلافۃ وبعد ملک عضوض و

اور انکے اخلاق کامل ہیں اور اسکے سوا اور ہیں اور سب نبی معصوم
ہیں یعنی ہمیشہ بچے ہوئے ہیں کفر سے اور کبیرہ گناہ کے قصد سے
اور کبیرہ پر نہیں جمے اللہ تعالی انکے اونہیں بچا لیتا ہی تین وجہوں سے
ایک تو یہ وجہ کہ اللہ تعالی نے انکو پیدا کیا ہی سلامتی پیدائشی میں اور
کمال معتدل خصلتوں میں تو اس وجہ سے وہ گناہ پر مائل نہیں ہوتے بلکہ
گناہ ہونے سے نفرت کرتے ہیں اور دوسری یہ وجہ کہ اللہ انکو وحی
کرتا ہی کہ گناہ ہونے پر اللہ کا غصہ ہوتا ہے اور بندگی پر ثواب ملتا ہی
تو یہ بات انکو باز رکھتی ہی گناہ ہونے سے اور تیسری یہ وجہ ہی کہ
اللہ تعالی حائل ہوجاتا ہی درمیان انکے اور گناہ کے کہ کوئی بات غیب سے
پیدا کردیتا ہی جیسے حضرت یوسف کو نظر آئی صورت یعقوب
کی کہ وہ دانتوں میں انگلی رکھکر منع کرتے ہیں یوسف کے قصہ میں جب
وہ زلیخا کے ساتھ خلوت میں تھے اور محمد صلی اللہ علیہ وسلم خاتم النبیین
ہیں کوئی انکے بعد نبی نہیں اور تمام مخلوقات کے نبی ہیں جن و
انسان سبکے اور وہ سب نبیوں سے افضل ہیں اس خصوصیت سے
اور بہت خصوصیتوں سے جو ایسی ہیں اور حق ہیں کرامات ولیوں کی
اور وہ مومن اور عارف ہیں اللہ کے اور اسکی صفتوں کا اور اپنے اعمال
میں احسان کرنیوالے ہیں اللہ تعالی کرامات عطا کرتا ہی جسے چاہتا ہی
اور خاص کرتا ہی اپنی رحمت سے جسے چاہتا ہی اور ہم گواہی دیتے ہیں
کہ دس صحابی عشرہ مبشرہ بیشک جنتی ہیں اور بہتر ہیں اور حضرت
فاطمہ خدیجہ و عائشہ اور امام حسن و حسین رضی اللہ عنہم اور ہم
انکی توقیر و تعظیم کرتے ہیں اور ہم اقرار کرتے ہیں کہ اسلام میں انکا
بڑا مرتبہ ہی اور اسیطرح اہل بدر اور اہل بیعت رضوان کے یعنے جو صحابہ
جنگ بدر اور بیعت رضوان میں حاضر ہوئے انکی تعظیم اور رتبہ کا اقرار
کرتے ہیں اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد حضرت ابا بکر صدیق
امام برحق ہیں پھر حضرت عمر پھر حضرت عثمان پھر حضرت علی رضی اللہ عنہ

كما ورد في صفة اهل الجنة وذلك كما ان الصبي هو
الذي يشب او يشيب وان تبدلت الاجزاء
الفمرة والمجازات والمحاسبات والصراط و
الميزان حق والجنة والنار حق وهما مخلوقتان
اليوم ولم يصرح نص بتعيين مكانهما بل هما حيث
شاء الله اذ لا احاطة لنا بخلق الله وعوالمه ولا
يخلد المسلم صاحب الكبيرة في النار دهالي قال
الله تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون
عنه نكفر عنكم سيئاتكم يعني بصلوات
والكفارات والعفو عن الكبائر جائز بمعنى ان ادخال
الله تعالى في الدنيا والاخرة على وجهين من افقة
لسنة الله وكائن على سبيل خرق العوائد وعفو
الكبائر عمن مات بلا توبة جائز من باب خرق
العوائد وكذلك العفو عن حقوق الناس جائز بطريق
خرق العوائد وهذا وجه التطبيق بين النصوص من
التعارض بادي الرأي والشفاعة حق لمن اذن له الرحمن
وشفاعة رسول الله صلى الله عليه وسلم
لاهل الكبائر من امته حق وهو مشفع وحيث
وقع نفي الشفاعة فالمراد منها الشفاعة التي تكون
بغير اذن الله تعالى ورضائه وعذاب القبر للفاسق
وتنعيمه للمومن حق وسوال المنكر والنكير حق وبعث
الرسل الى الخلق حق وتكليف الله عباده بالامر والنهي
على السنة الرسل حق وهم متميزون بامور لا يوجد
في غيرهم على سبيل الاجتماع تدل على كونهم انبياء
منها خرق العوائد لهم ومنها سلامة فطرتهم

جیسا حدیث شریف میں آیا ہے اہل جنت کی صفت میں اور وہ ایسا ہے
جیسے لڑکا جوان ہوتا ہے اور بوڑھا ہوتا ہے اگرچہ بدل جاتے ہیں اجزاء
بار بار دفعہ اور عذاب و ثواب اور حساب اور پل صراط ہو اور میزان سب
حق ہیں اور بہشت اور دوزخ حق ہیں اور بہشت دوزخ پیدا
ہوچکے ہیں آج اور ظاہر نہیں کیا اللہ اور رسول نے کہ دوزخ بہشت
کس جگہ ہیں بلکہ جہاں اللہ نے چاہا وہاں ہیں کیونکہ ہم اللہ کی ساری مخلوق
کو نہیں جانتے اور نہ اوسکے سب عالموں کو جانتے ہیں اور ہمیشہ دوزخ
میں نہیں رہیگا گناہ کبیرہ کرنیوالا اور کبیرہ گناہ وہ ہیں جو اللہ تعالیٰ
نے فرمایا ہے اور اگر تم بچو کبیرہ گناہوں سے جنسے منع کیے
گئے ہو تو تمہاری برائیاں چھپا دینگے ہم مراد ہے ساتھ نمازوں
اور کفاروں کے اور خدا چاہے کبیرہ گناہ بھی معاف کردے اللہ کے کام
دنیا اور عقبی میں دو طور پر ہیں ایک اللہ کی عادت پر اور دوسرے
ہیں بطور خلاف عادت کے اور بے توبہ مرجاوے اسکے کبیرہ گناہ عفو
کردینے جائز ہیں خلاف عادت کے طور پر اور اسیطرح جائز ہیں معاف کرنے
اور لوگوں کے حق بطور خلاف عادت کے اور یہ وجہ مطابق کردینے کی ہے
مخالف آیتوں کے جو بظاہر معلوم ہوتی ہیں اور شفاعت حق ہے جسکے
واسطے اللہ اذن دیوے اور شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم کی انکی امت کے کبیرہ گناہ کرنیوالوں کیواسطے حق ہے اور رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم کی شفاعت ضرور قبول ہے اور جہاں شفاعت کی نفی
آئی ہے اس سے مراد وہ شفاعت ہے جو اللہ کے بے اذن ہو اور مرضی
اور فاسق کو قبر میں عذاب ہونا اور مومن کو قبر میں راحت ہونی حق ہے
اور منکر نکیر کا قبر میں سوال حق ہے اور پیغمبروں کا خلقت کیطرف
بھیجنا حق ہے اور وہ رسول پہچانے گئے ہیں ایسی باتوں سے جو انکے سوا
اور دوں میں نہیں پائی جاتیں اکٹھی ویسی معلوم ہوتا ہے کہ وہ نبی ہیں
ان میں سے ایک معجزہ ہیں اور انہیں میں سے پیدایشی دانائی کی سلامتی ہے

وابوبكر رضي الله تعالى عنه افضل بعد رسول
الله صلى الله عليه وسلم ثم عمر رضي الله تعالى عنه
ثم عثمان ثم علي رضي الله تعالى عنهم ولا نعني
الافضلية من جميع الوجوه حتى يعم النسب والشجاعة
والقوة والعلم وامثالها بل هي بمعنى عظم نفعهم
في الاسلام فامير الامة النبي صلى الله تعالى
عليه وسلم وزيراه ابي بكر وعمر رضي الله عنهما
باعتبار الهمة البالغة في اشاعة الحق فان
للنبي صلى الله عليه وسلم وجهين وجه باخذ
عن الله تعالى ووجه يعطي الخلق وهما في الاعطاء
للخلق تاليفا للناس وجمعا لهم وتدبيرا للحرب
يد طولى فنكف السنتنا عن ذكر الصحابة الا بخير
وهم ائمتنا وقادتنا في الدين وسبهم حرام
وتعظيمهم واجب ولا نكفر من اهل القبلة احدا
الا بما فيه من نفي للصانع المختار القادر او عبادة
غير الله او الانكار للمعاد والنبي وسائر ضروريات
الدين والامر بالمعروف والنهي عن المنكر واجب
شرطه ان لا يؤدي الى الفتنة وان يظن قبوله فهذه
عقيدتي ادين الله تعالى بها ظاهرا وباطنا والحمد لله
اولا واخرا وظاهرا وباطنا

اللهم احشرني في زمرة اتباع الذين امنوا
مع محمد صلى الله تعالى على خير خلقه
واله وصحبه ومن تبعهم اجمعين
وهو ارحم الراحمين
تمت

اور ابوبکر رضی اللہ تعالی عنہ افضل ہین بعد رسول اللہ کے صلے اللہ علیہ وسلم
پیچھے عمر رضی اللہ تعالی عنہ پیچھے حضرت علے رضی اللہ تعالی عنہ اور نہین مراد کرتا ہون
افضلیت کے ساتھ افضلیت سب طرح پر یعنی عام ہو نسب کو اور شجاعت
اور قوت کو اور علم کو اور مانند اوسکی کے بلکہ وہ فضیلت ساتھ معنی کمال نفع
پہنچانے بیچ اسلام کے ہے پس امیر امت کے رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ
وسلم ہین اور دو وزیر آپکے کہ ابوبکر رض اور عمر رضی اللہ تعالی عنہما ہین
باعتبار ہمت بڑی کے شائع کرنے حق مین اسواسطے کہ رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم کے دو طریقے تھے ایک طریقہ یہ تھا کہ لیتے تھے اللہ
جل شانہ سے اور دوسرا طریقہ یہ تھا کہ دیتے تھے لوگون کو اور
حضرت ابوبکر صدیق اور حضرت عمر رض دینے مین واسطے الفت لوگونکی
اور اُن کے جمع ہونے کی اور لڑائی کی تدبیرین ہاتھ بہت دراز تھا
اور بند کرتا ہون زبان کو برائی سب صحابہ رض سے مگر خیر سے نہین اور
یہ لوگ پیشوا ہمارے ہین اور پیشوا ہمارے ہمکو دین مین اور گالی دینا
اونکو حرام ہے اور تعظیم کرنا انکی واجب ہے اور ہم کفر کی نسبت نہین کرتے
اہل قبلہ سے کسی کو مگر اُس چیز سے کہ اسمین انکار اللہ تعالی
جل شانہ کا ہو کہ بنانے والا ہے صاحب قدرت ہے یا عبادت کرتا سوا انکے
اللہ تعالی کے یا انکار آخرت کا اور پیغمبر کا یا اور ضروریات دین سے
انکار کرے اور امر کرنا ساتھ نیکی کے اور منع کرنا برائی سے واجب ہے
اور شرط اوسکی یہ ہے کہ نہ پہنچاوے طرف فتنہ کے اور گمان ہو قبول اوسکے
بیچ ہو پس یہ اونکا ہمارا عقیدہ دیانت کرتا ہون اللہ تعالی کو
ساتھ اس عقیدہ ظاہر اور باطن کے اور حمد ہے اللہ تعالی کے واسطے اول اور آخر
اور ظاہر اور باطن۔ اے رب میرے اوٹھا ہمکو بیچ گروہ اتباع اون لوگونکے
کہ ایمان لائے ہین ساتھ محمد صلعم کے رحمت نازل کرے اور پر بہترین خلق اپنے
اور اوپر آل کے اور اصحاب کے اور سب کو کہ تابع ہے انکو سب اور وہ اللہ تعالی
بہت بخشش کرنیوالا ہے سب بخشش کرنے والون کو تمام شد

فہرست موجودہ رسایل حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب ومولانا شاہ عبد العزیز صاحب رح مفصلہ ذیل رسایل شاہ صاحب کے زیر طبع ہیں

ترجمہ رسایل اردو شاہ صاحب ۱۲/

انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ

ہمعات ـ مکتوبات شاہ عبد الرحیم صاحب رح

انفاس العارفین ـ بوادر النوادر

بوارق ولایت ـ بوارق عجم

رسایل التصنیف حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب رحمہ اللہ علیہ

بستان المحدثین ـ عجالہ نافعہ اصول حدیث

تحریر رسایل قابل دید ـ کمالات عزیزی کا مجموعہ عزیزی

رسایل موجودہ از تصنیف حکیم امت مصطفویہ یعنی حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب رحمہ اللہ علیہ

درالثمین مترجم ـ شرح حزب البحر اردو یعنی ترجمہ سوانح مصنفہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رح

فیوض الحرمین معہ ترجمہ اردو یہ وہ کتاب ہے جسکی لوگوں کو اکثر تلاش ہے یہ کتاب قابل دید ہے ۱۰/

مسوی مع مصفی یعنی شرح موطا سے

مکتوبات المعارف ـ ۱۰/

سرور المحزون سیر الامین المامون فارسی

ترجمہ نور العیون ـ ۱/

حجۃ اللہ البالغہ ـ عربی مصری ـ اللہ

ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء فارسی مع

قول الجمیل مع ترجمہ اردو الموسوم بہ رسالہ ہدایت السبیل ـ ۵/

فوز الکبیر مع فتح الخبیر عربی فارسی ـ اصول تفسیر ـ ۵/

عقد الجید مباحثہ تقلید مع ترجمہ اردو ۵

انصاف معہ ترجمہ اردو ـ ۹/

الطاف القدس اصول تصوف ـ ۳۰/

چہل حدیث مع شرح منظوم الموسوم بہ تحفہ

رسالہ فیض عام ـ ۱/

مکتوبات مع فضائل ابی عبد اللہ محمد اسمٰعیل البخاری الی شرید ۲ ـ ۲/

ہوامع شرح حزب البحر قابل دید ۴/

سطعات مع رسالہ جزار لطیف در بیان طلسم الٰہی ـ ۲/

وصیت نامہ مع رسالہ دانشمندی مع ترجمہ اردو

المشتہر

مہتمم مطبع احمدی متعلق مدرسہ عزیزی دہلی